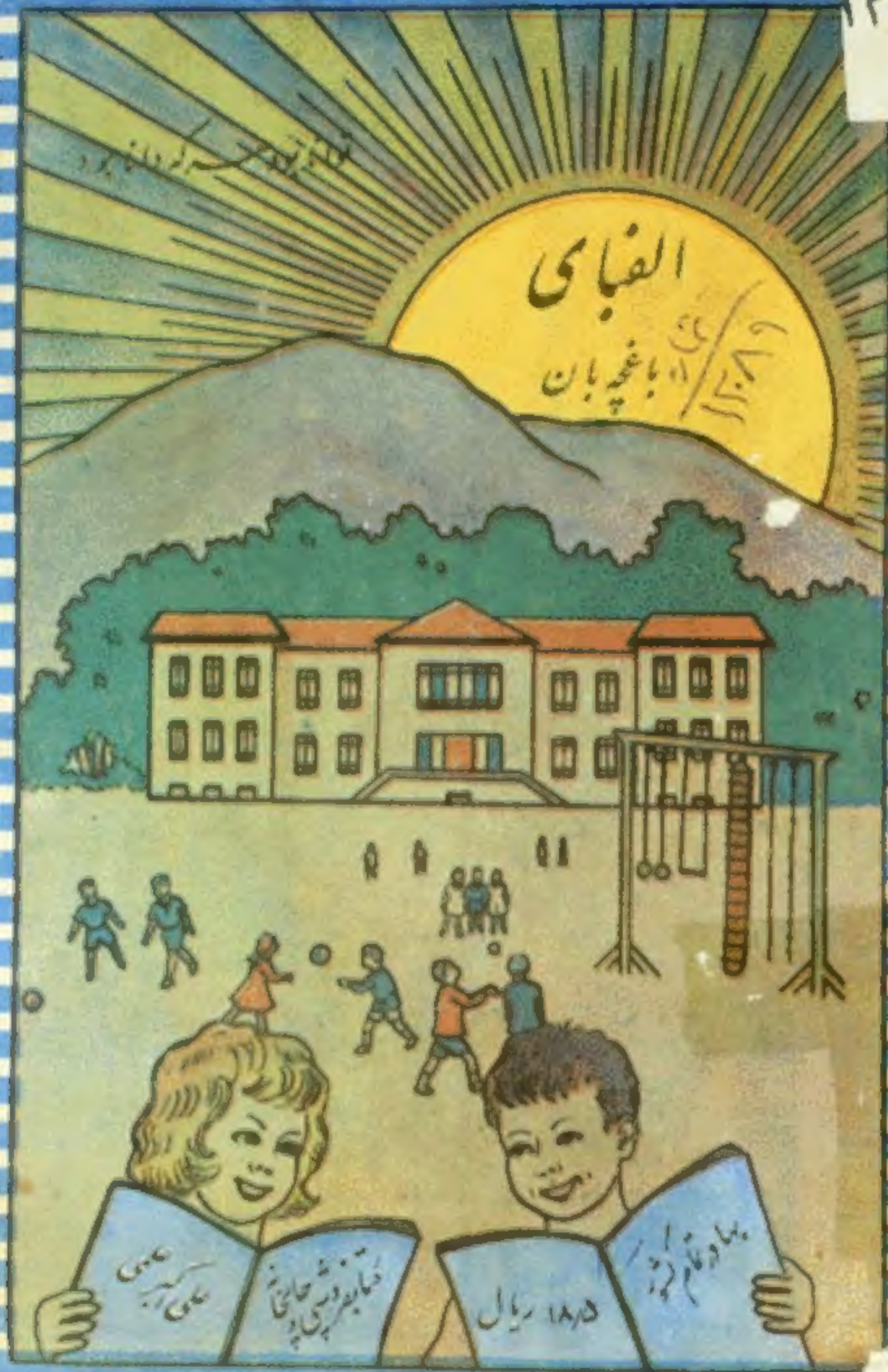


الفبا
۱۲۰۸۹
۱



LB
۳۰۴
/الف
۱۳۳۷
تدای
۱۰

۲۷۲۷۶

توانا بود هر که دانا بود

بنام خداوند بخشنده مهربان

وزارت فرهنگ

آلِفبا

تألیف

آقای باغچه بان

بها در تمام کشور ۱۸/۵ ریال

چاپخانه و کتابفروشی علی اکبر علمی

«۱۳۲۷»

چاپخانه مجلس



آب بار بابا
 آب بار بابا
 آب بار بابا
 آب بار بابا
 آب بار بابا



ن نان ن
 نان نان ن
 نان نان ن
 نان نان ن
 نان نان ن

بابا انار دارد بابا انار داد بابا نان نداد
 مشتق خط آب انار بار داد نان



$\frac{\text{م}}{\text{مرد}}$ $\frac{\text{ز}}{\text{زن}}$
 ن

آن مرد در را زد آن زن از در آمد
 بابا در را زد بابا از در آمد ماما در را زد
 ماما از در آمد من در را زدم من از در آمدم

مشق خط | دندان مرد زن بادم داد آمدن



$\frac{\text{م}}{\text{مادر}}$ $\frac{\text{ب}}{\text{بامام}}$ $\frac{\text{م}}{\text{مرد}}$
 من نداد ا ا ن

مادر بامام نداد من بامام ندارم مادر نداد داد
 من نداد دارم بابا انار داد من انار دارم
 من آمدم آب دادم من آمدم نان دادم

مشق خط | مار مادام نام مامان دامن دادن



سَبَد سَس داس

آن مرد سَبَد دارد آن مرد دَر سَبَد آنار دارد
آن مرد داس دارد آن مرد داس ندارد
من داس ندارم آسَد داس ندارد
آسَد ساز دارد آسَد ساز زرد
من ساز ندارم من ساز نَرَزَدَم

مشق خط | سام آسان باز سر زبان زدن



تار ت دست

آن تار است آن دست است
آن آب است آدم دست دارد
آن آدم تار دارد آن آدم آب دارد

مشق خط | تاب تار دست بست تن



لَب ل ل ل

آدم لب دارد باز لب ندارد
 باز بال دارد آدم بال ندارد
 من بال ندارم من دست دارم
 باز دست ندارد باز دندان ندارد

مشق خط لال سال مال بالا لب مخمل

۱- جدا نوشتن ۲- مرتب ۳- علی حساب



ک ک ک ک ک ک
 کبک ک ک ک ک ک
 آ ب آ ب آ ب آ ب آ ب آ ب

اگر آمد گبک را نان داد
 اکبر آمد آسب را آب داد
 آسب دارد گمال آسب ندارد

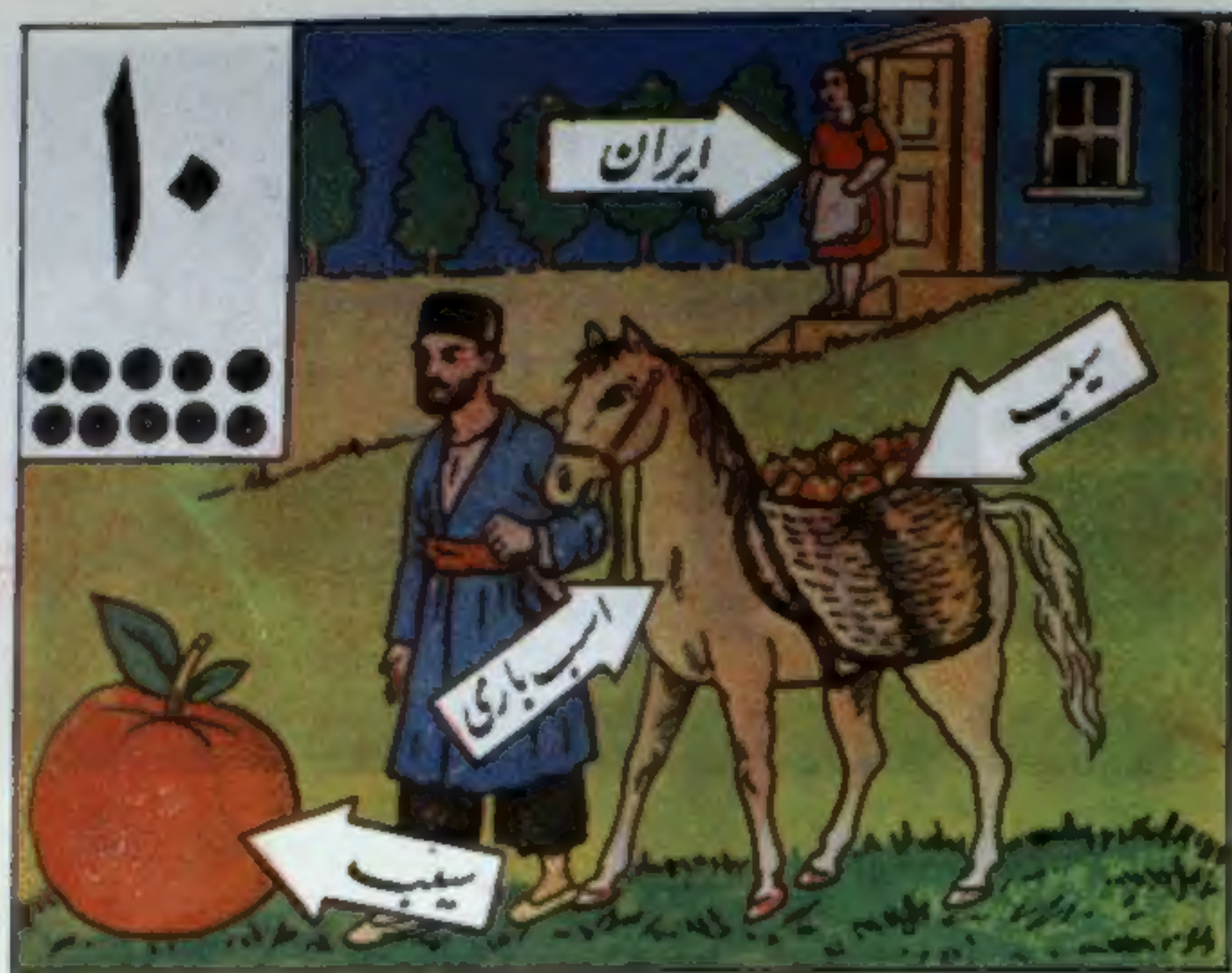
مشق خط گم گباب گر گتان نمک گردن



۹
کتاب
استکان
نیزه

آن استکان است آن استکان مادر است
آن استکان را آسد بمن داد
آن کتاب است آن کتاب مال آسد است
آن کتاب را کما مران باسد داد
من کتاب دارم کتاب من در دبستان است
دریس من آسان است من درسم را از بر دارم

مشق خط کار کباب تاک آگک لک لک



۱۰
ایران
سیب
اسب باری

این اسب است این اسب باری است
اسب باری بار می برد بار این اسب سیب
است بار این اسب آنا نیست
این اسب باری مال آن مرد است
اسم زن آن مرد ایران است

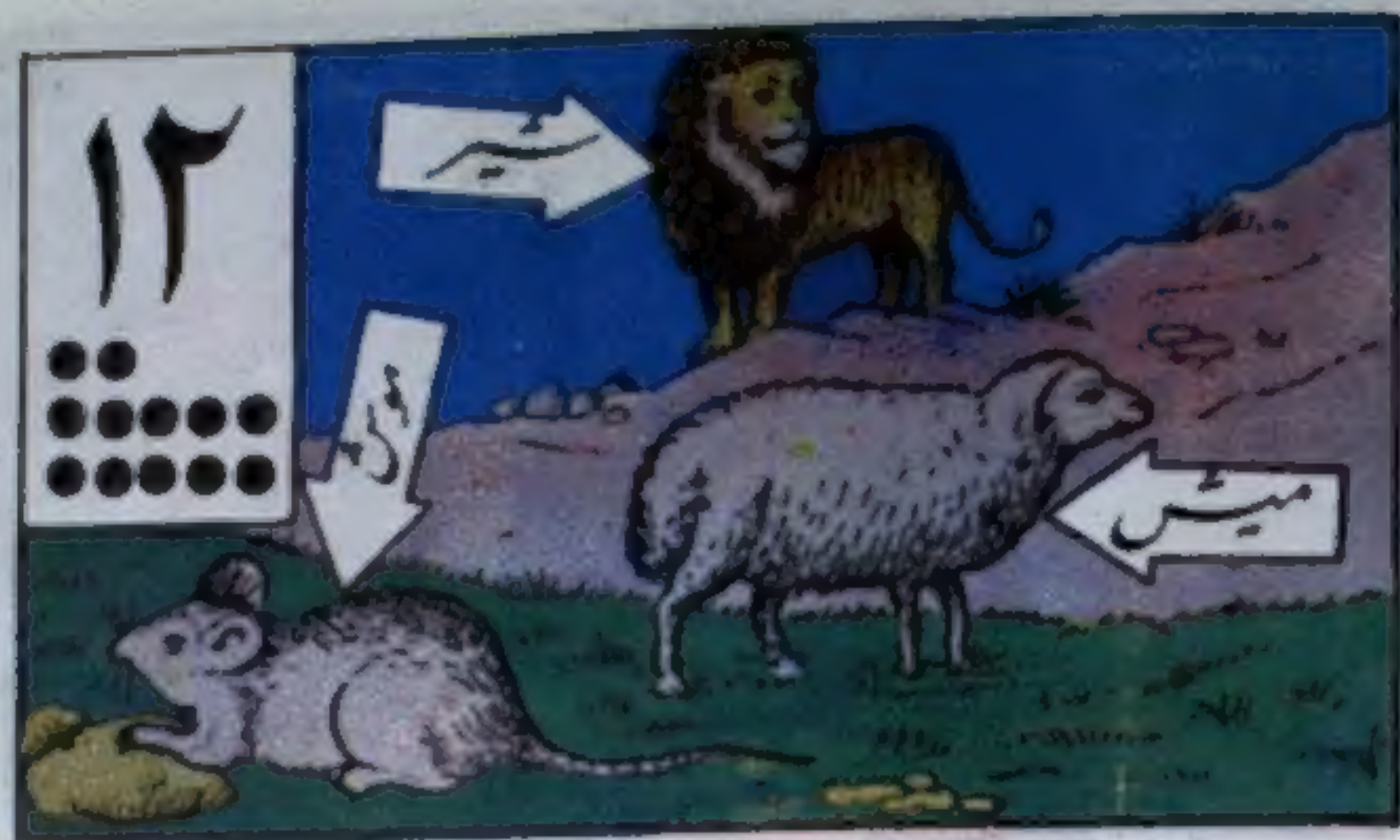
مشق خط زمین زیر بالا بازی ایستادن



ت ت
توت او - و
آو او
آلو بالو
ل ب ل

من توت را دوست دارم
من آلو بالو را دوست ندارم
توران آلو بالو را دوست می دارد
او توت را دوست نمی دارد
مادر من بمن آلو بالو داد
من آلو بالو را به توران دادم
او بمن توت داد

مشق خط | بانو زردالو کوکو تومان دیدن بودن



ش ش
شیر میش
موش
میش
موش

ش ش ش
این شکل شیر است این شکل میش است این شکل
موش است موش ترسو است شیر ترسو نیست
میشی در دشت بود شیری را دید میش از ترس
شیر ایستاد - شیر آمد او را درید
اکبر شیر را دید اکبر از شیر ترسید اکبر شیر را
باتیر زد .

مشق خط | شکر شیرین شمیران شور آتش ترسیدن



دوات

روزی من در دستان بودم
دیدم پرویز دوات ندارد
من دواتم را باو دادم
پرویز درشش را نوشت پس از آن
دوات را بمن پس داد

مشق خط | کارد و ستمال سوزن زیبا دویدن



پ ل پ پ پ
پول پول پول پول پول

من توپ بازی را دوست دارم
من توپ نداشتم دست پیرمردی توپی
دیدم من با پول دادم او بمن توپ داد
شاپور مرا دید پیش من آمد توپ بازی کردم

مشق خط | پاک پوران پوست آبپاش پاشیدن



ج	ج	ج	ج
تاج	ج	ج	جوراب
۱			۱

مَن می توانم شکل جوراب و شکل تاج بکشم
 برادرِ مَن جُمشید پنج سال دارد
 بگوید کُستان می رود او نمی تواند شکل جوراب
 بکشد دیروز پیش مَن آمد او شکل تاج کشید
 مَن شکل جوراب کشیدم

مشق خط | جارو جاوید ایرج جلال کشیدن



گ	گ	گ	گ
گیلاس	گ	گ	بَرگ
۱			۱

مَن رنگِ گیلاس را دوست دارم
 پدرِ مَن رنگِ آلو با لورا بیشتر دوست میدارد
 مَن دیروز در دِستان با مداد رنگی شکل
 گیلاس و گاو و آمار و زردالو کشیدم
 مَن می توانم شکل گاری را نیز بکشم

مشق خط | رنگ مینک سنگ گردن آتش گردان



اُ ر د ک ا بُ ز

رک ز

مَن بُز را از اُردک بیشتر دوست میدارم
اُردک با مَن بازی نمیکند ولی بُز با مَن بازی
میکند دیروز مَن با بُز بازی میکردم تا مَن میدیدم
او نیز پشت سَر مَن میدید اگر مَن می ایستادم
او نزد مَن می ایستاد باین سبب مَن او را
بیشتر از اُردک دوست دارم.

مشق خط | استاد کلابی گل نلدان کارگر دودین



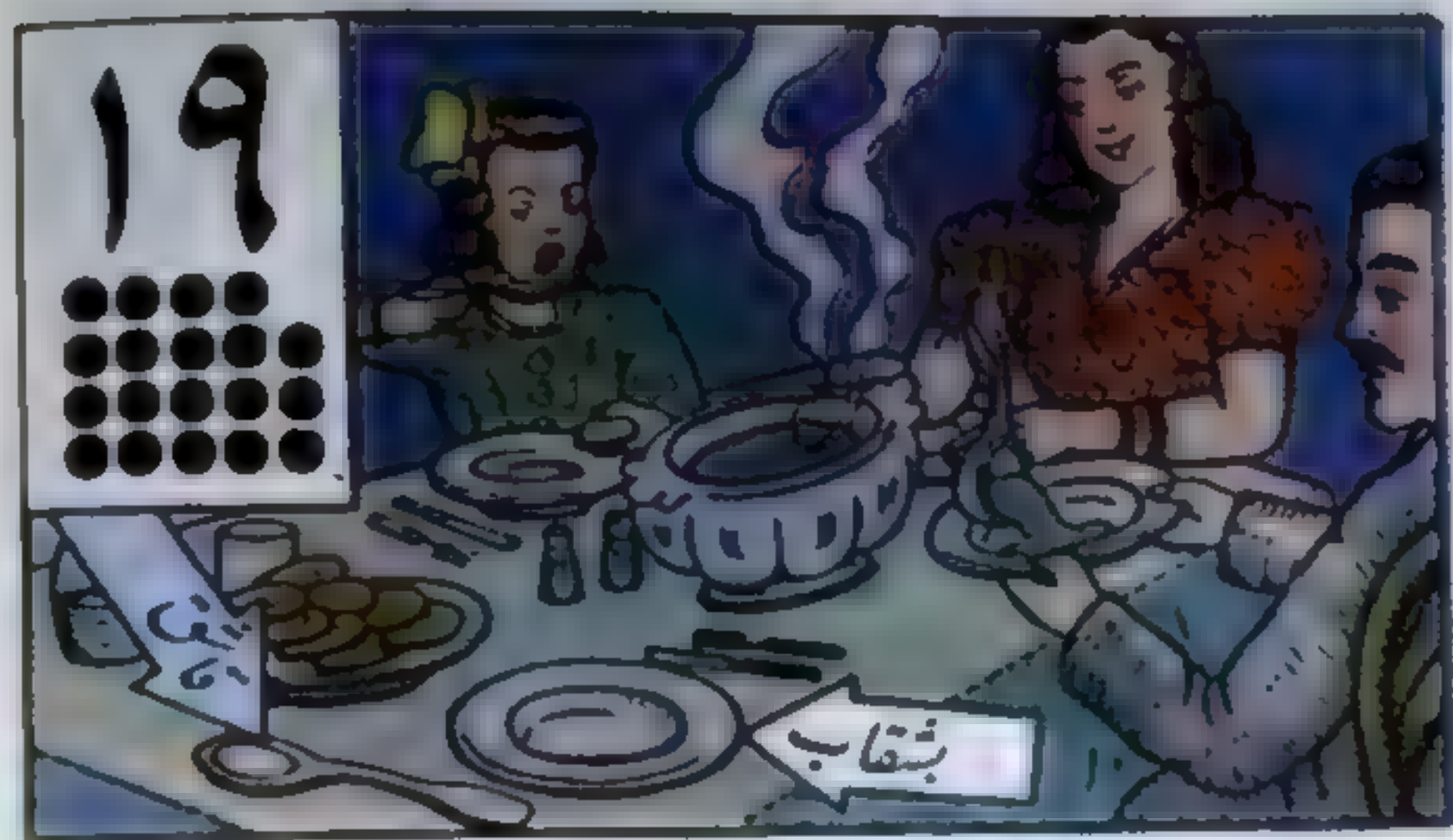
خ ر خ ش خ

ر شا

ا

آن خر و آن بُز مال آن مرد است
بُز شاخ دارد خر شاخ ندارد
اسم آن مرد خلیل است خلیل پدر آن دختر
است اسم آن دختر خاور است خاور دختر
خوبی است روزی پدرش او را سوارِ خر کرد
بگردش بُرد

مشق دیکته | خرما کاخ خال خراب خاک خریدن

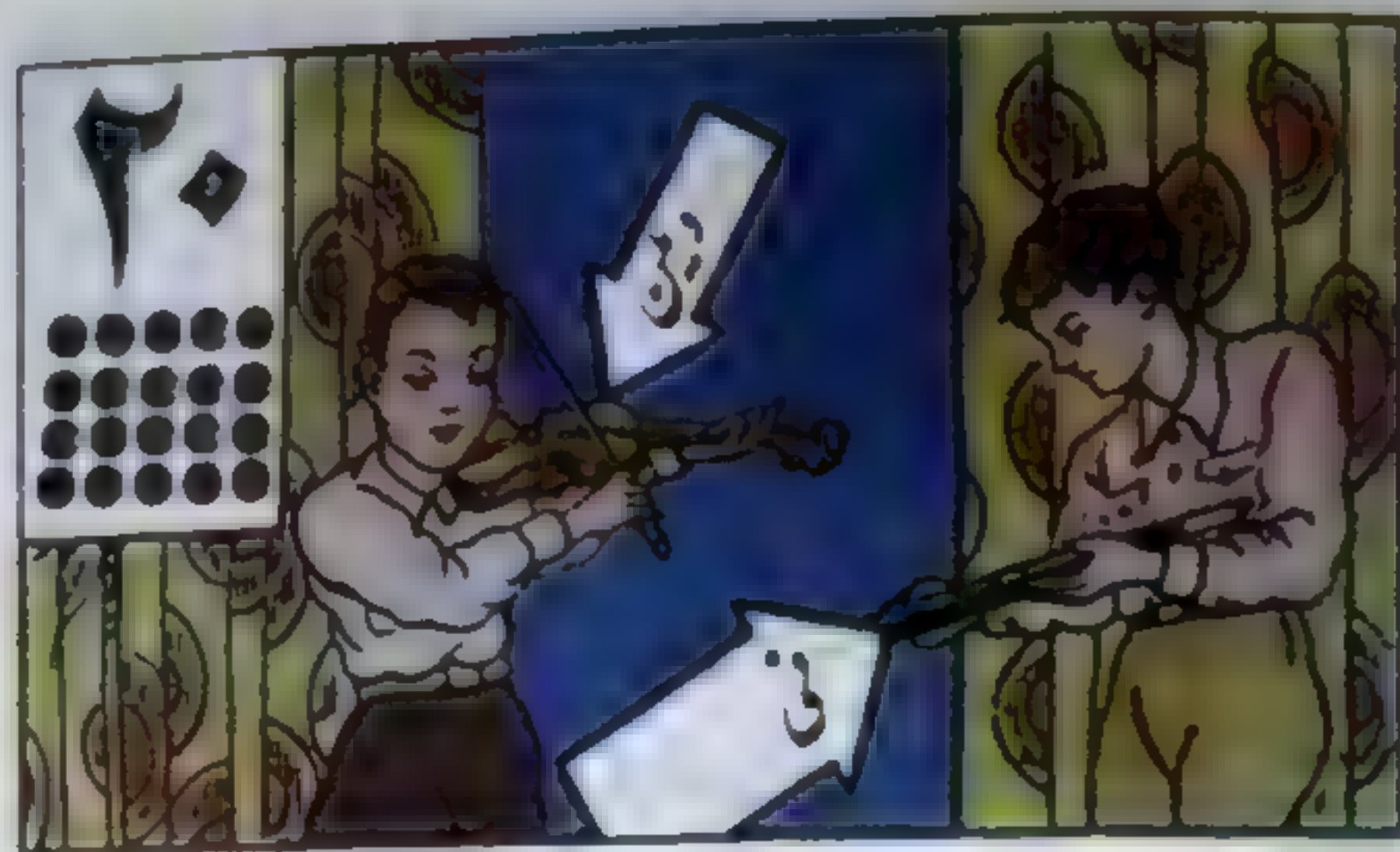


و		ق
قا		ق
ا		ق

بُ		ق
بشقاب		ق
ا		ق

اسم این دختر قمر است آن مرد پدر قمر است
اسم پدرش قاسم است آن زن مادر قمر
و نامش زیور خانم است زیور خانم در بشقاب
آتش خوری بقمر آتش داد قمر با قاشق
آتش خوری آتش میخورد .

مشق دیکتہ | قالی باقر مشق قوری خوردن



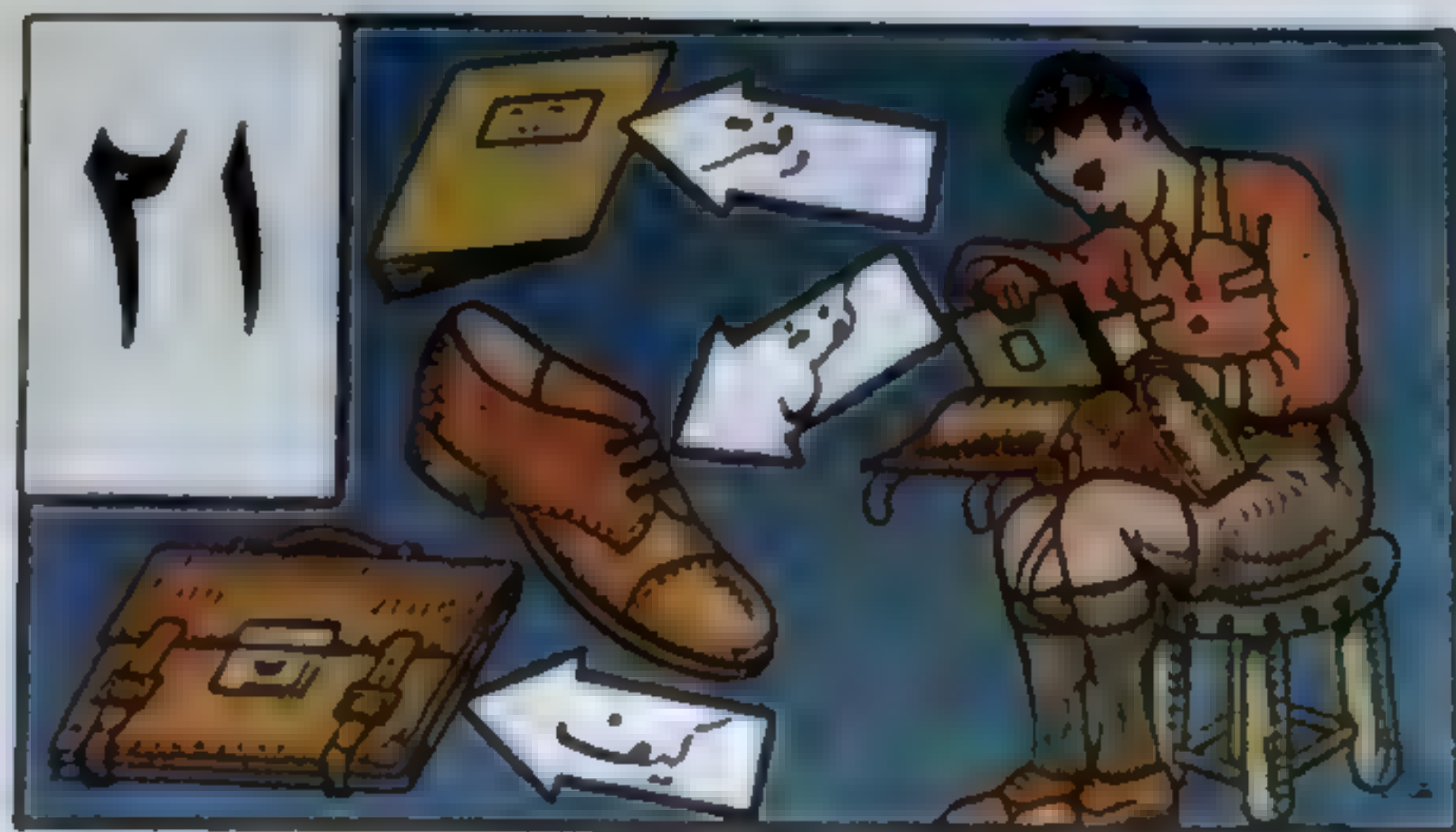
وِ یٰلَیْنِ
یٰ ن

یٰ ی

نِ
نِ یٰ

یونس برادرِ قاسم است قاسم دوستِ من
است یونس برایِ دوستانِ وین می زند
قاسم وین زدن بلد نیست ولی فی زدن را
میداند او از یونس وین زدن یاد میگیرد
قاسم من یک فی داد من از او فی زدن یاد
میگیرم

منقذہ | دمی کی یواشس یال یا بو نوشتن

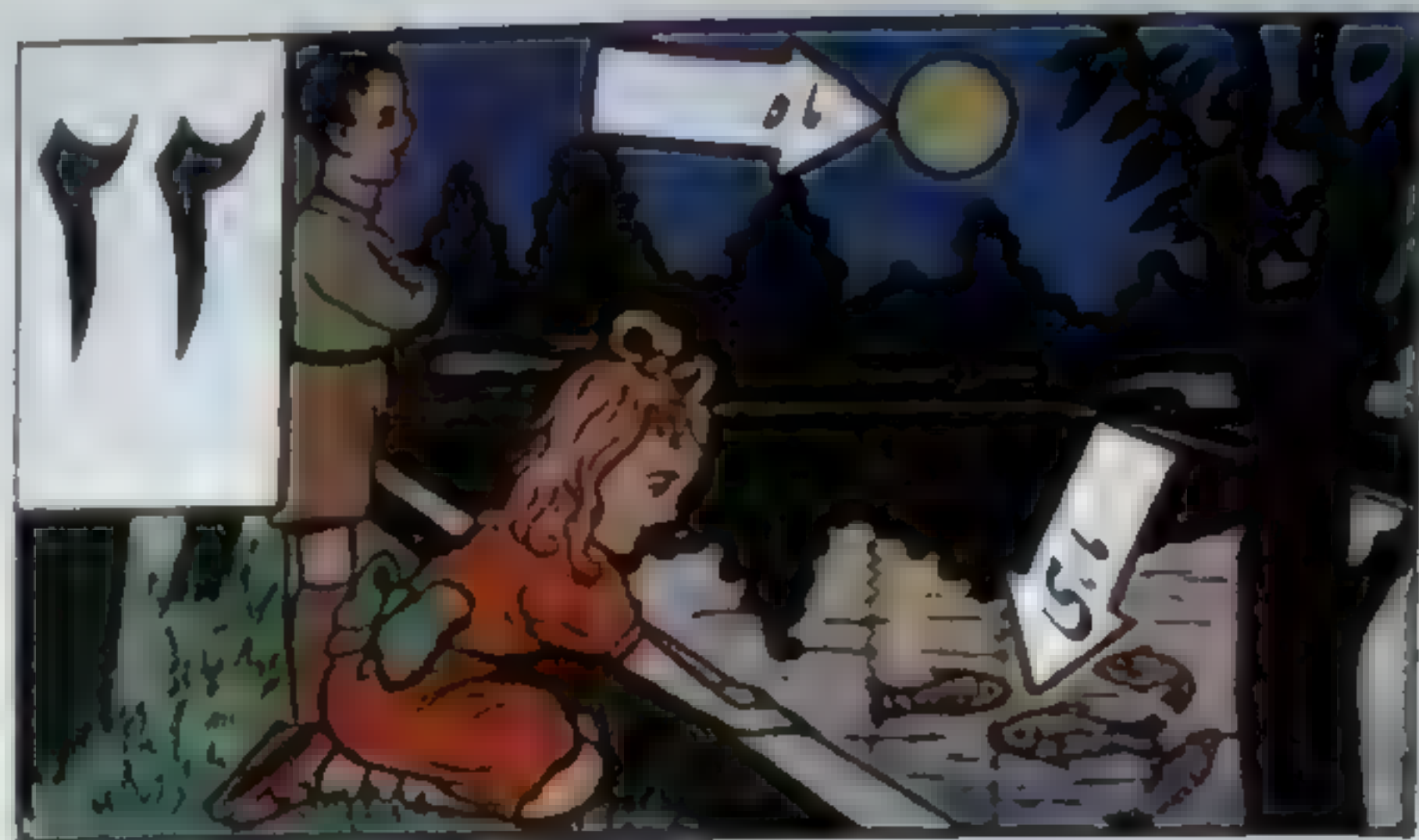


دَفْتَر کَفَش کِیْف

ف ف

نام این پسر فرامرز است پدرش برای او
یک جفت کفش نو خرید فرامرز کفش خود را پاک کرد
بدستان رفت و در آنجا کتاب و دوات و دفتر خود را
از کیف در آورد و نشست مشق خود را نوشت آموزگار
مشق او را دید و باد آفرین گفت .

مشق دیکته | فقیر فیروز رف لیف ناف فکر فروختن



مَهِی مَتاب مَهِی مَهِی

ما = ها

در شب شب مَتابی بود ماه در بالای کوه میان آب و
بود من و مَهِی در کنار استخری ماه را تماشا
میکردیم ناگاه مَهِی فریاد کرد و گفت به به به !
بِهَمَن نگاه کن ماه و آب را در آب بین نگاه کردم
دیدم راستی دیدنی بود جای شما خالی .

مشق دیکته | هوش هوا راه شاه مهر مهران همدان هفتن

من کو دک با خوشی هستم هر روز دست و صورت خود را
 با آب و صابون می شویم لباس و کفش و کلاه خود را
 پاک نگاه میدارم من صابونی مخصوص دارم بصابون
 دیگران دست نمیزنم لباسهایم را خود با مابوت پاک کن
 پاک میکنم.

برای مشق و تمرین

ب	پ	ت	ن	ی
پ	ت	ن	ی	
م	خ	ج		
م	خ	ج		
م	خ	ج		
م	خ	ج		

بمن بیا بتم بخار بخش بخت بجا پنپ بخت
 بخش تمام تمیز بخت تخم نم نماز نمود شوخ
 بخت بمن تیخ بختندان



و چ

قوچ

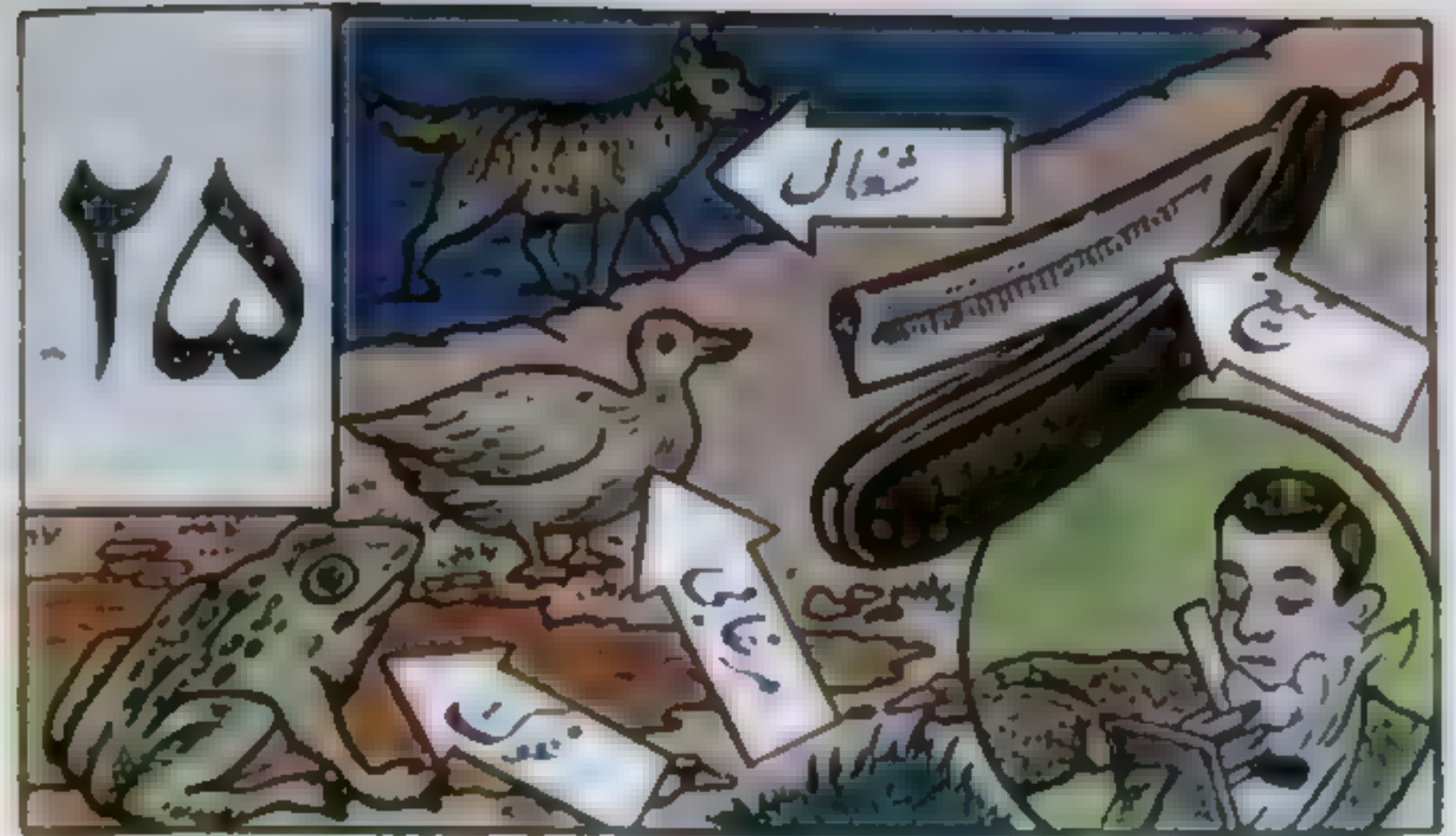
چ پ ن

چوپان

چ چ

روزی برادرم صادق مرا پیره برد هوای ده بسیار
 با صفا بود دیدم چوپانی گوسفندان را برای چرا بکوه
 می برد یک قوچ بزرگ در میان گوسفندان بود
 یک بزرگی بتم برای پاسبانی گوسفندان پیشش
 چوپان میرفت دهقانان از شیر بز و گوسفند و گاو
 سرشیر و ماست و پنیر درست میکنند ما چند روز
 در ده ماندیم با کودکان دماقی بازی کردیم.

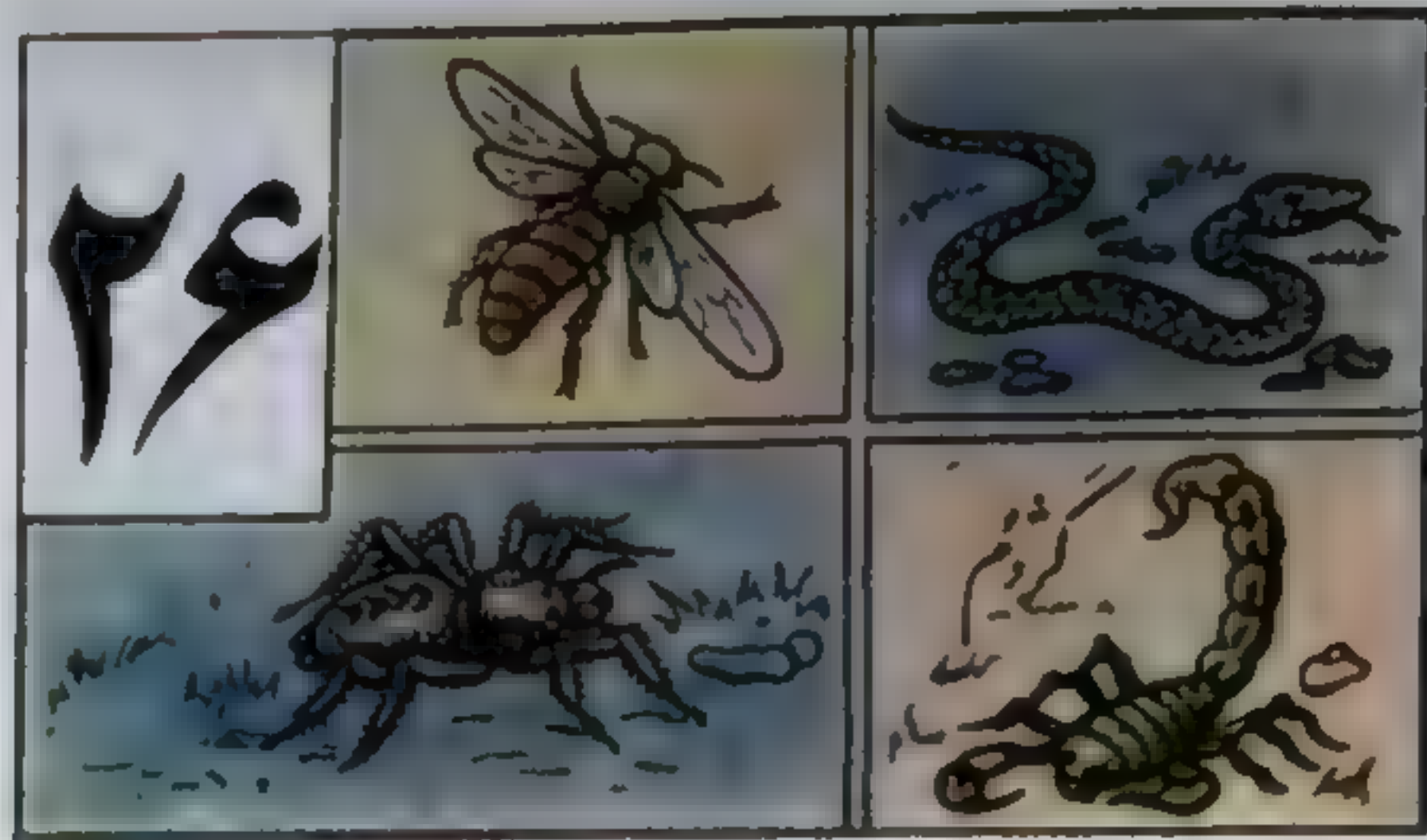
| چمن چپ چادر پوچ بیچ بیچ چهار چشم



مُغْه مُغْه شَا تَغ تَغ مُغْ
 مُرغابی شغال تیغ مُرغ
 رای غل غل غل

این مرد صورت خود را با تیغ می تراشد
 این مرد جانوران را خوب تربیت میکند چندان
 مرغ و خروس و بوقلمون و قاز و مرغابی دارد
 مرغ و خروس و قاز و بوقلمون و مرغابی مرغابی خانگی
 هستند یک روباه و یک شغال نیز تربیت میکند
 شغال و روباه از جانوران بیابانی هستند.

مشق دیکته | غریب غراب کلاغ دواغ باغ مشغول چراندن



کَرْدُم کَرْدُم
 ثَر

آن شکل کَرْدُم است آن شکل زنبور و آن شکل
 مار است کَرْدُم در جاهای نمناک و در بیابان
 زیر سنگها زندگی میکند کَرْدُم بهشت پا
 و یک دُم و دو شاخک دارد کَرْدُم دو قسم
 است. سیاه و زرد کَرْدُم آدم را نیش میزند
 جای نیش کَرْدُم آهلیاک می زنند.

مشق دیکته | آژان ژاپن اژدر ژاندارم بیژن آقادن



ه = ا ا = ه ای

آن خانه خانه آقای ثریان بد است

آن خانه را تازه ساخته اند جلوی آن گلهای رنگارنگ
کاشته باغچه خوبی درست کرده اند آقای ثریان بد
همسایه ما است همشاکردی من منیره دختر آقای
ثریان بد است روزی با برادر من بیرون خانه منیره
رفتیم و باغچه را تماشا کردیم وقت برگشتن مادر منیره
ژاله خانم بیابان گفت یک دسته گل بمن و یک دسته
گل به بیرون بد

مشق دیکته | کیوه شانه دانه تابه پالوده دوده شستن



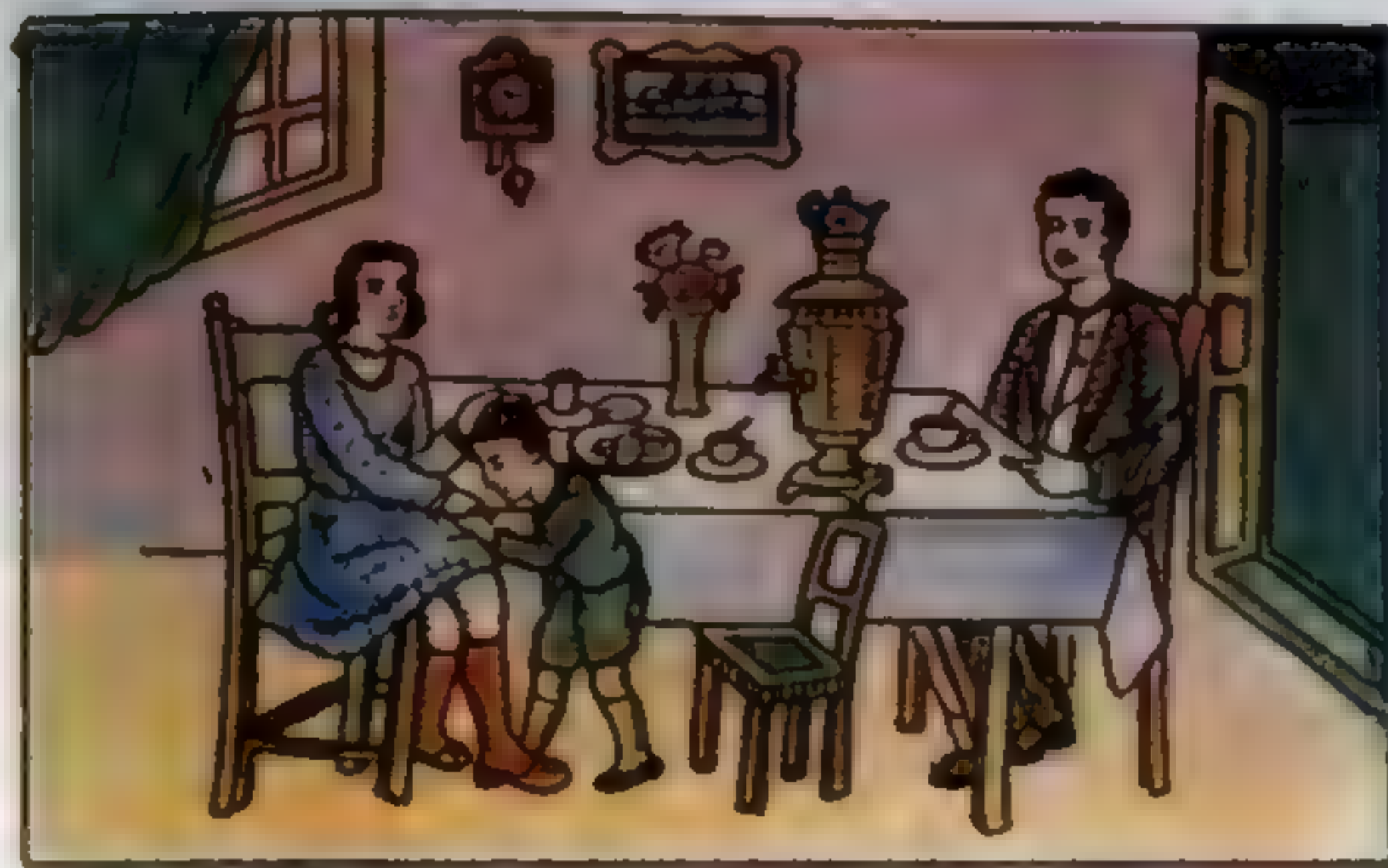
ظ و ا

ظرفها

ظ = ز

من نام این ظرفها را میدانم این لیوان و آن قند
آن یکی نمکدان و این یکی گلدان است لیوان ظرف آبجوری
و قندان ظرف قند و نمکدان ظرف نمک و گلدان ظرف
گل است. بشقاب و دیک و تابه و سینی را هم ظرف
گویند. مادر من ظرفهای خوراک خوری و دیک و تابه و سینی
خیلی پاکیزه و نظیف نگاه میدارد

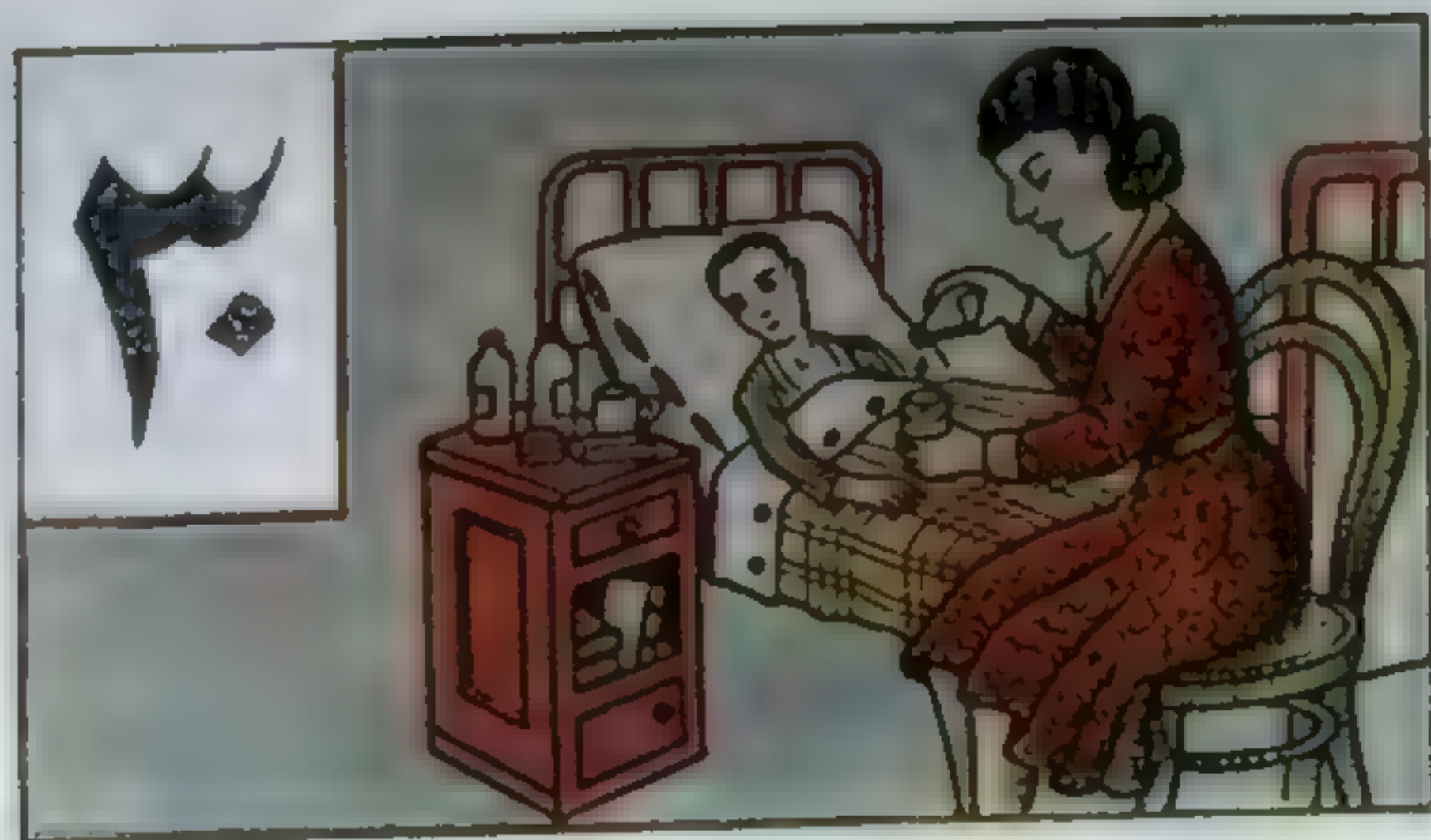
مشق دیکته | ظالم ظرافت ظریفه نظافت رسیدن



۲۹ ح = ه
کودک با آداب

نام این کودک رحیم است رحیم با آداب و
تظیف است اسم پدرش آقای مصباح و اسم
مادرش ظریفه خانم است بر روز صبح دست و صورت
خود را می شوید و بر پدر و مادر خود سلام میکند پس از
چای خوردن با پدر و مادر خدا حافظی میکند و بادل شاد
بدبستان میرود

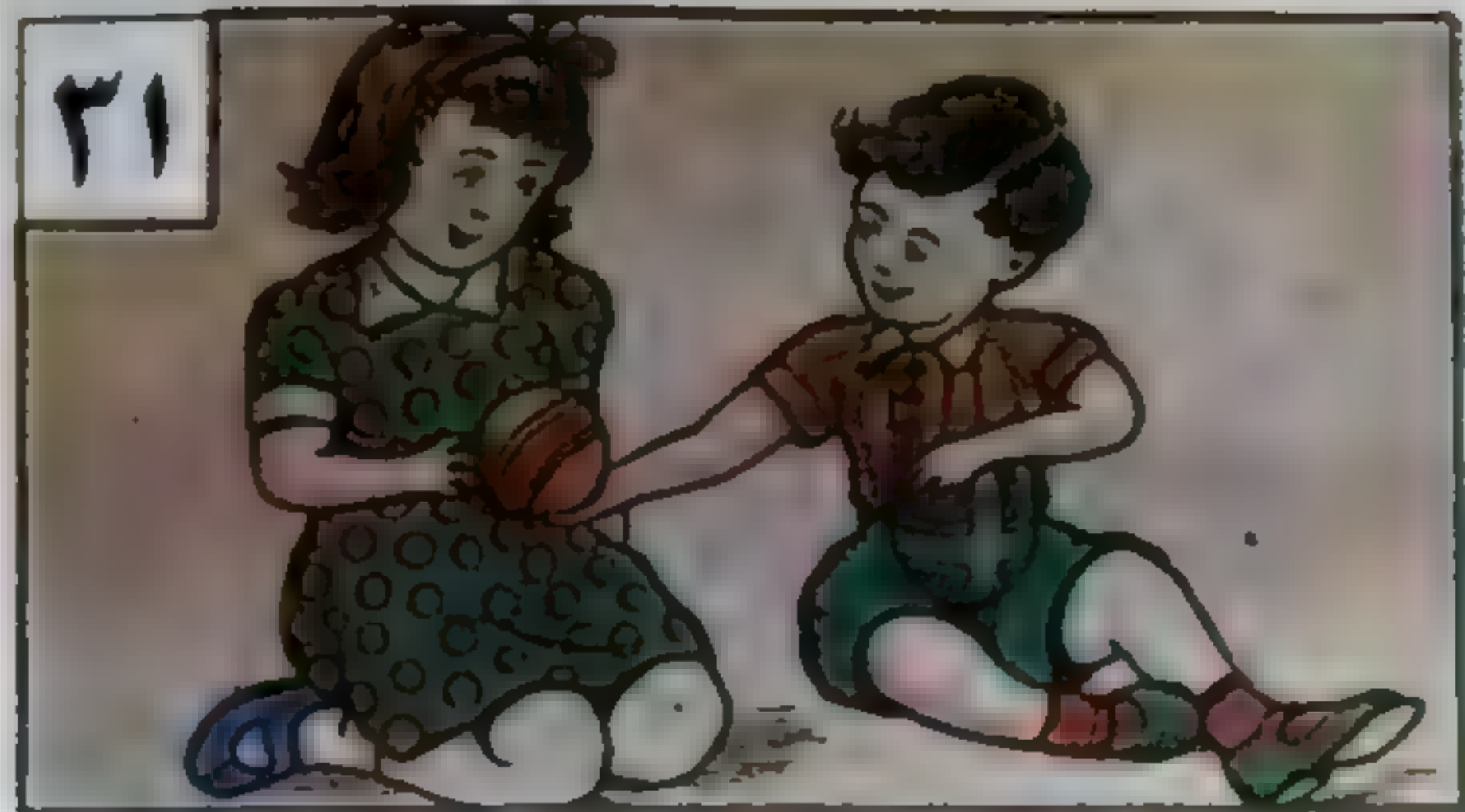
مشق دیکته حلال حرام حسن روح بهجتین



ط ض = ز

این پسر مریض است اسمش رضا است
سه روز است که مریض شده مادرش بالای
سرش نشسته از او مواظبت میکند دیروز
پزشک آمده او را دیده و گفته است که تو
وقتیکه تننت گرم بوده آب سرد خورده ای
حالا این دوار را که نوشته ام میآورند بخور
پس از یک هفته حالت خوب میشود.

مشق دیکته مرض مریض رضا ضامن پوشیدن



وا = آ خواهر و برادر

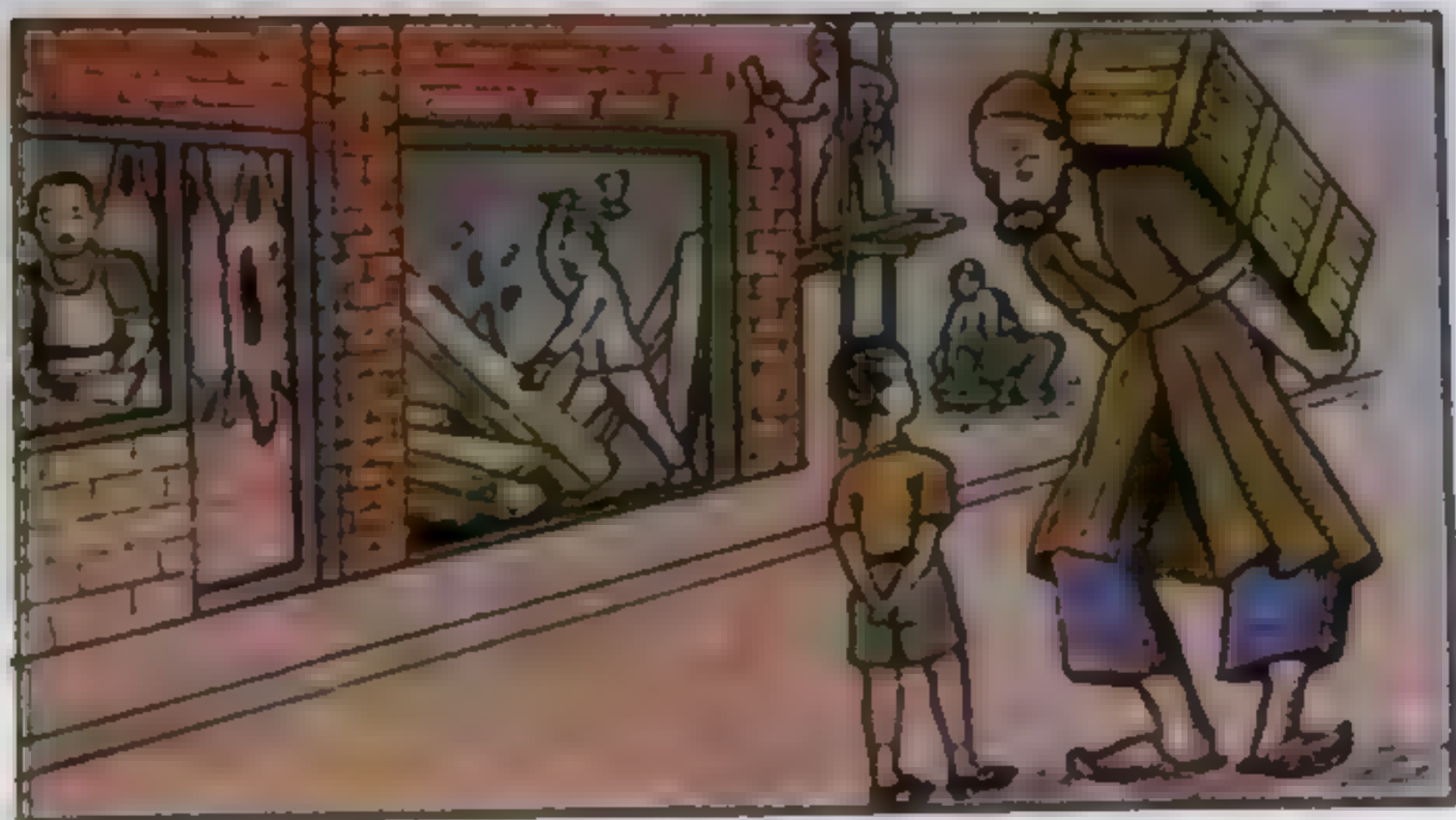
این دختر و این پسر با هم خواهر و برادرند اسم
پسر خرغام و اسم دختر راضیه است خرغام
و راضیه یکدیگر را خیلی دوست میدارند هر روز صبح
با هم از خواب بیدار میشوند و با هم چای میخورند
و با هم بدبستان میروند و با هم درس میخوانند هر چه
این ندارد از آن میگیرد و هر چه آن ندارد از این میگیرد
و بسبب این مهربانی که دارند همه آنها را دوست میدارند

مشق دیکته | خواهرش خواستن خوانا خواب خواندن



۳۲ روزهای هفته

یک هفته هفت روز است روزهای شنبه دبستانها
باز میشود کودکان بدبستانها میروند و شش روز
درس میخوانند روز آدینه دبستانها بسته میشود
کودکان با هوش دبستان را خیلی دوست میدارند
هر صبح با دل شاد بدبستان میروند .
من روزهای هفته را یاد گرفته ام .
شنبه یکشنبه دوشنبه سه شنبه
چهارشنبه پنجشنبه آدینه .



۳۳

هر یک از مردم صاحب پیشه و کاری است
یکی شتار، یکی بنا، یکی خمال، یکی قصاب است
نجار صندلی و میز و پنجره درست میکند بنا
خانه میسازد برآز پارچه و قصاب گوشت میفروشد
روزی از خمالی پرسیدم چرا خمالی میکنی گفت چه کنم
در کودکی درس نتواندم و بهتری یاد نگرفتم
این است جز خمالی کاری از دستم بر نیاید



۳۴

ط = ت
طوطی

روزی در جنگلی طوطی قصه میگفت مرغان دیگر هم مانند
نو آموزان آرام نداشت بگفتار او گوش میدادند و قلمون
پیش طاوس رفت و گفت ای طاوس با این همه قشنگی
که داری چرا مانند طوطی حرف نمیزنی طاوس گفت من
چیزی یاد نگرفته ام که بتوانم حکایت کنم. حالا گوش
میدهم که چیزی یاد بگیرم سپس من هم برای رفیقان
قصه میگویم.

مشق دیکته | اطاق خط طفل طالب دریدن

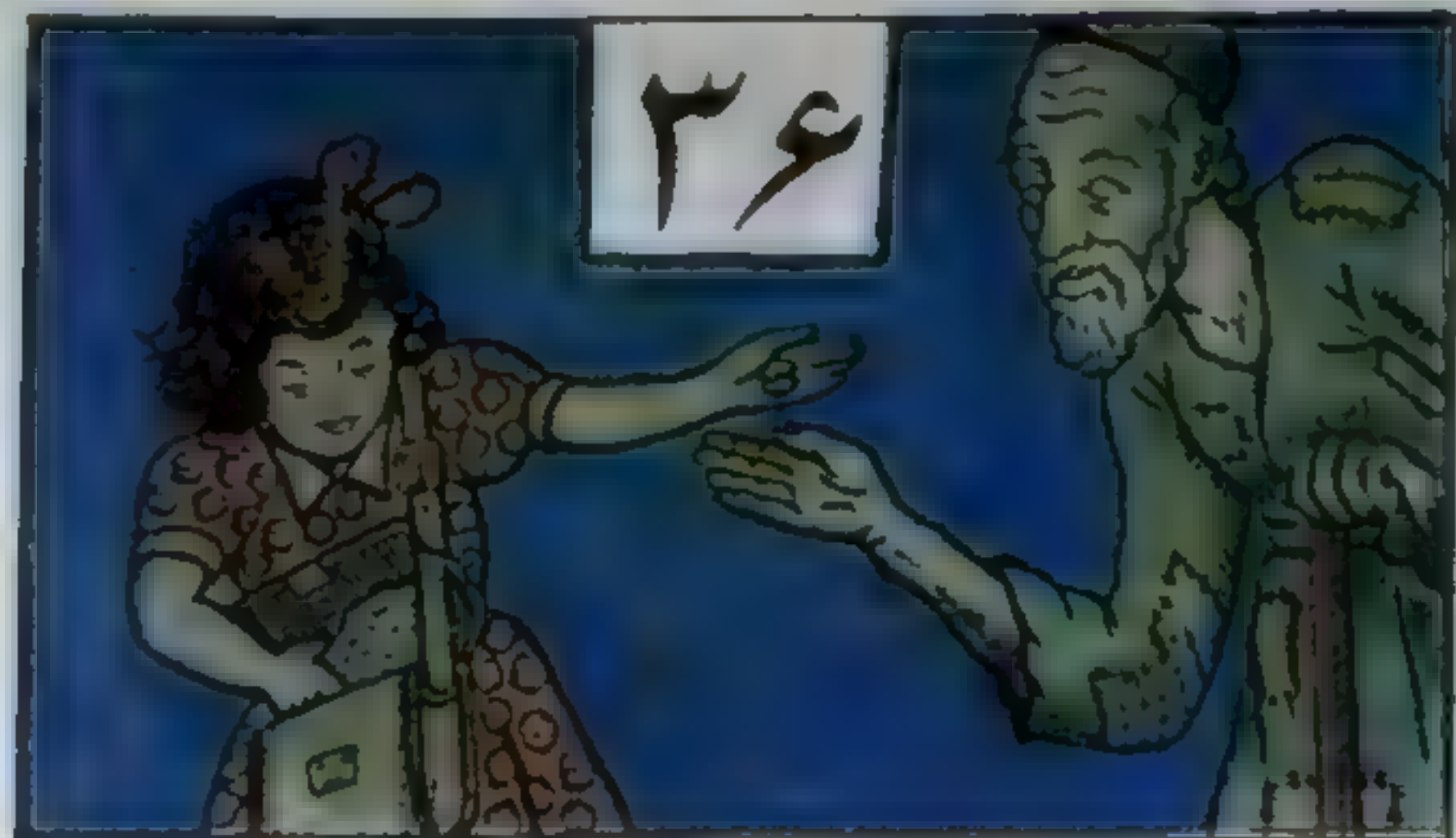


ص ث ث = س

ثریا و کیومرث

ثریا و کیومرث با هم خواهر و برادرند روزی در کوستان پس از
توپ بازی دستشان را می شستند بانو آموزگار پرسید
چه شده که دستتان را می شویید گفتند توپ بازی میکردیم دستمان
گشیف شده بود اگر نمی شستیم نمکین بود ناخوش شویم بانو آموزگار
خوشش آمد و گفت فایده نظافت را از که یاد گرفته اید گفتند
از مادرمان بانو آموزگار از آنها بسیار راضی شد و بتریک
بازیچه ای بخشید

مشق دیکته | ثواب ثابت صراف ضم بخشیدن



ض ظ ذ د = ز

آذر دختر مهربانی است همیشه با شخص ذلیل کمک
میکند و از این کار لذت می برد روزی سر راه خود
شخص کوری را دید دلش بحال او سوخت مقداری
نان از کیف خود در آورده با چند شاهی پول باو داد.



مشق دیکته | گذراندن غذا کاغذ ذلت آوردن



درس حفظی

۳۷

و ی = امی = نی

خویشاوندان

کسی را که با انسان آشنائی ندارد بیگانه میگویند و
 آشنای خاصی را که با انسان آشنائی نزدیک دارند
 دوست میگویند خاله و خاله زاده و دختر دایی و پسر دایی
 و امثال آنها را خویشان و یا خویشاوندان میگویند
 من خویشاوندان خود را خیلی دوست میدارم
 دایی من مرا بسیار دوست میدارد .



۳۸

دبستان

حیات دبستان ما وسیع است شاگردان دبستان ما
 همه بچه های معقول هستند هر روز در زنگهای تفریح مشغول
 بازی میشوند و قتیکه زنگ میزنند با نظم بجایهای خود میرویم
 و علم میآموزیم و سعی میکنیم که فراموش نشود و کاری
 نمیکنیم که معلم عزیز ما از ما ناراضی شود
 ع ع ع ع

مشق خط | علی عباس شفیع عباد غافل اعلا سوزاندن



مَن در دَستان

نیل با کُلها	مَن باریقان
میکنیم بازی	دشاد و خندان
او در گلستان	مَن در دَستان
پروانه خوش رنگ	چابک زرنگ
میکند بازی	می پرد و تشنگ
او در گلستان	مَن در دَستان
گل باشد اگر	خوش رنگ و خوشبو
مَن هستم اما	خوش روی و خوشخو
او در گلستان	مَن در دَستان



درس حفظی
لی = آ

۴۰

ما خدا پرست هستیم خدا را دوست میداریم
خدا برای نصیحت بندگان خود پیغمبران فرستاده
ابراهیم، موسی، عیسی و محمد پیغمبران خدا هستند
ما پیغمبران خدا را نیز دوست میداریم.

مشق خط | مرصع مصطفی مجتبی ریجی مسی



درس حفظی

۴۱

آ = ا

این علامت کوچک روی هر حرفی که باشد آن
حرف را با صدای آ، میخوانیم ما رحمان را باید ز حمل
بنویسیم و در خواندن رحمان بخوانیم و همچنین کلمه
هرون را مثل هرون می نویسیم ولی در خواندن هرون
میخوانیم و همچنین کلمه های اسحاق و اسماعیل مثل اسحق و
اسماعیل نوشته میشود و سه روز که اینها را خواندیم و نوشتیم خوب
حفظ میکنیم.

مشق خواندن رحمن هرون اسماعیل اسحق

درس حفظی

۴۲

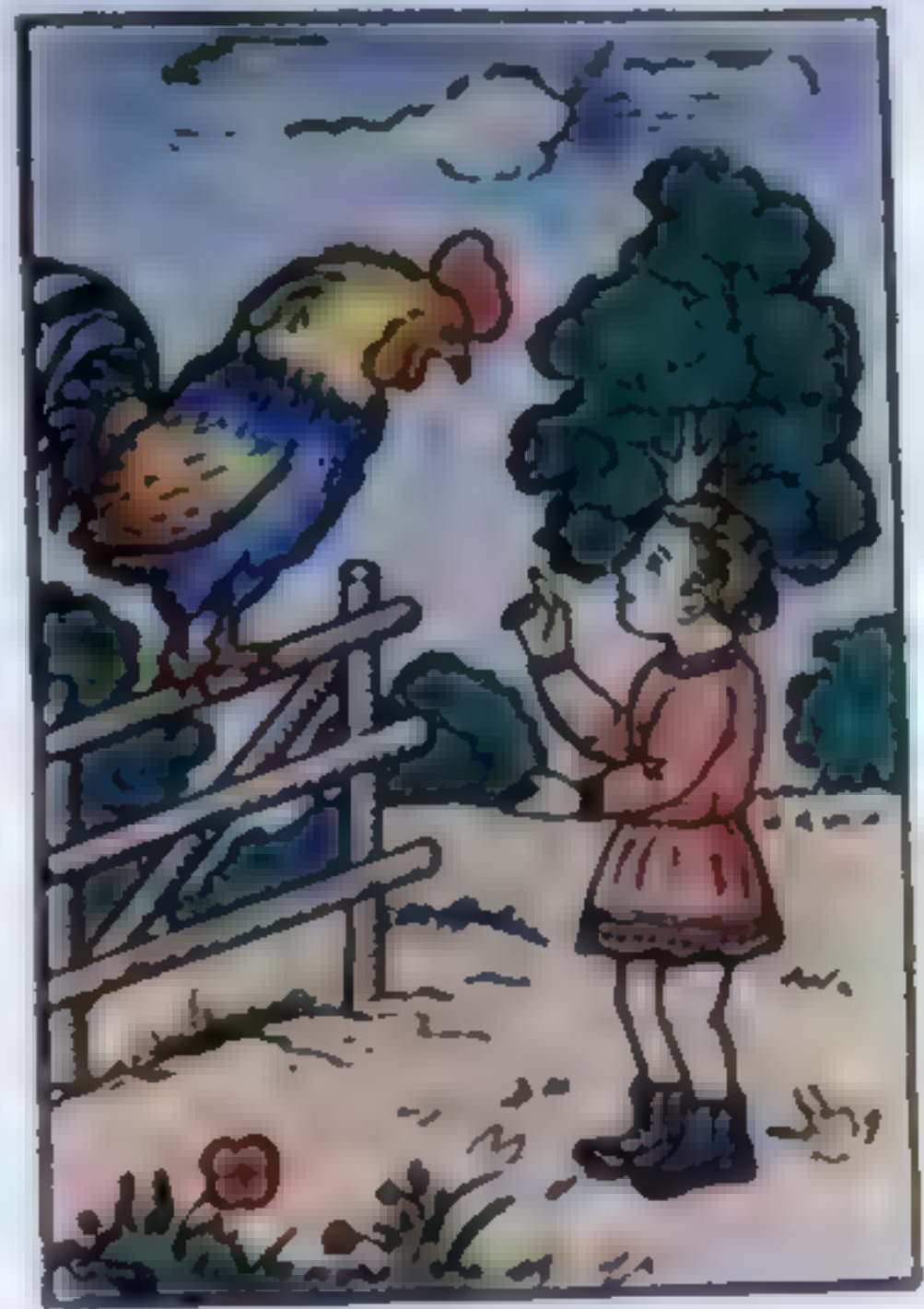
رن بن کن تن
را با لا تما

اما امروز بقاعده نوشتن و خواندن بخوبی آشنا شدیم
و مطلب دیگر باقی مانده که باید آنها را نیز یاد بگیریم یکی
این است که وقت دیکته گفتن اگر آموزگار گفت (فوران)
باید ما اینطور (فورا) بنویسیم اما در خواندن فورن بخوانیم
و اگر گفت بنویسید (مثلن) باید اینطور (مثلاً) بنویسیم
اما وقت خواندن مثلن بخوانیم و مانند آنها است (ضمنن)
و (غالبن) و (رسمن) باید اینطور (ضمناً) و (غالباً) و (رسملاً)
بنویسیم اما مانند ضمنن و غالبن و رسمن بخوانیم.
مطلب دوم این است که آلف در میان کلمات عربی گاهی
خوانده نمی شود مثلاً آلف پیش از دل، مانند عبد العلی و
عبد الحسین و نظام الملک ما باید نوشتن و خواندن آنها را به همین
شکل مشق کنیم و یاد بگیریم.

خروس

۴۳

نمکت قلم ای خروس
دست قلم ای خروس
فلزشد چه خوانی
تو دمبدم ای خروس
پر نایت رنگارنگ است
چه رنگهای قشنگ است
کج کج بگه میکنی
مگر خیالت جنگ است؟



مترین
بجای آنکه بگوید احسن آنا فانا ذاتا اصلاً
محرم الحرام مرضی نجوی مفتی
کلمات فوق فقط برای متقین و از مایهش است. بین مردم کافی است که بداند که اینها بگویند

۴۴



جایزه
خسرو روزی در کلاس با خوشحالی بسیار یک جعبه مداد رنگین
پیشاگردان خود نشان داد و گفت این جعبه را دیشب پدرم بمن
جایزه داده است. ببینید این مداد زرد است این قرمز
است این بنفشه است این سیاه است این نارنجی
این بنفش است این آبی است این قهوه ای است این
سبز است این خاکستری است.

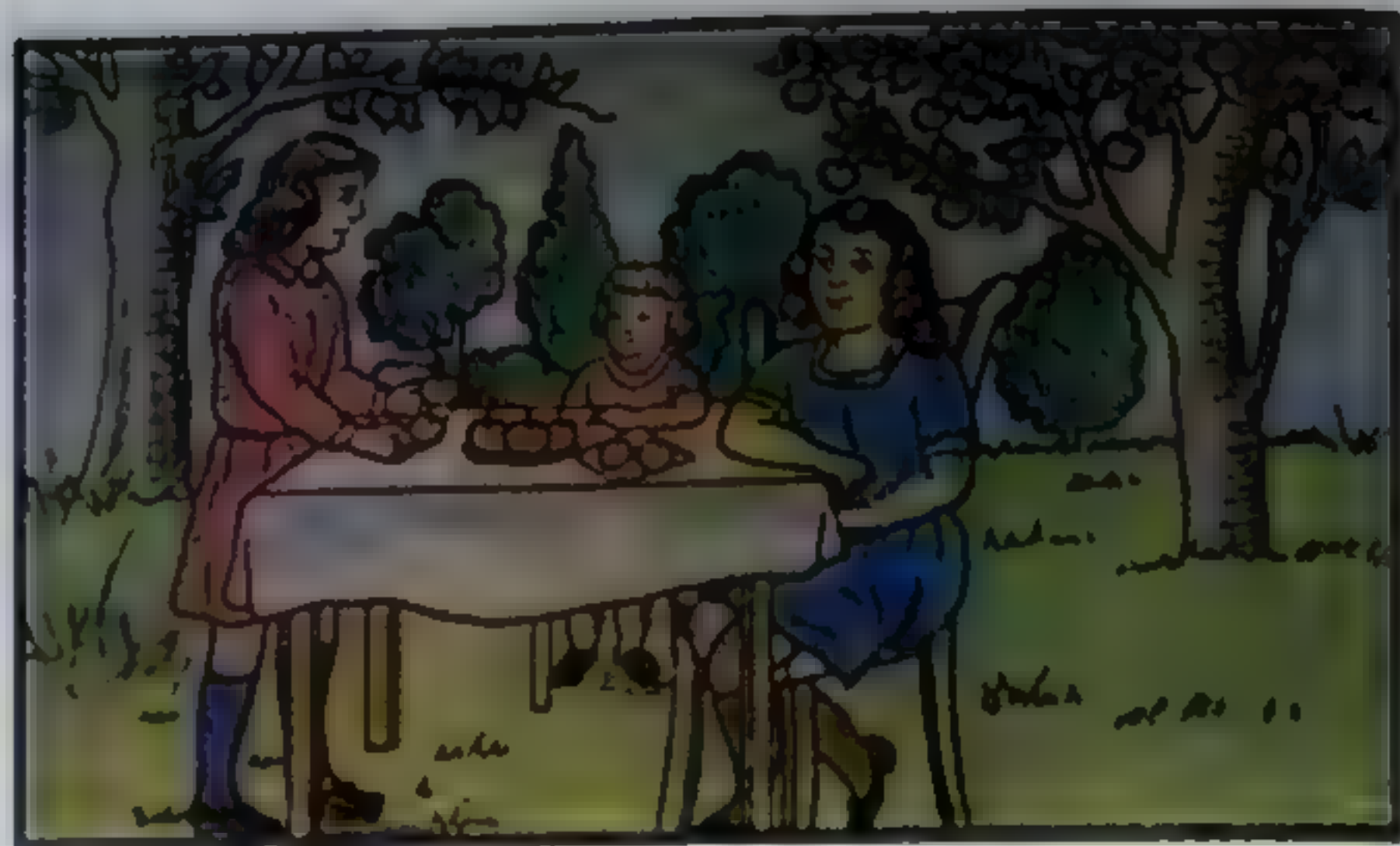
شیخ نمکت قلم ای خروس دست قلم ای خروس



۴۵ جواب بدون فکر

آموزگاری شاگردان کلاس خود را امتحان میکرد. اول از پرویز پرسید: از جاثوایک در خانه بازندگی میکنند و علف میخورند که امارامی شناسی؟ پرویز فکر کرد و گفت: من آب و خر و کاه و بزر را میشناسم. بعد از آن پرسید: تو از حیواناتیکه در خانه زندگی میکنند و گوشت میخورند که امارامی شناسی؟ او هم قدری فکر کرد و گفت: من سنگ و گربه را می شناسم. آموزگار پرسید و آفرین گفت: سپس از شاپور پرسید: تو از مرغهای خانگی که امارامی شناسی؟ شاپور زد و گفت: پرستو و گنجشک و کلاغ. از این جواب او همه خندیدند. (اگر گفتی چرا؟)

لیل با گلها من بارفیتان

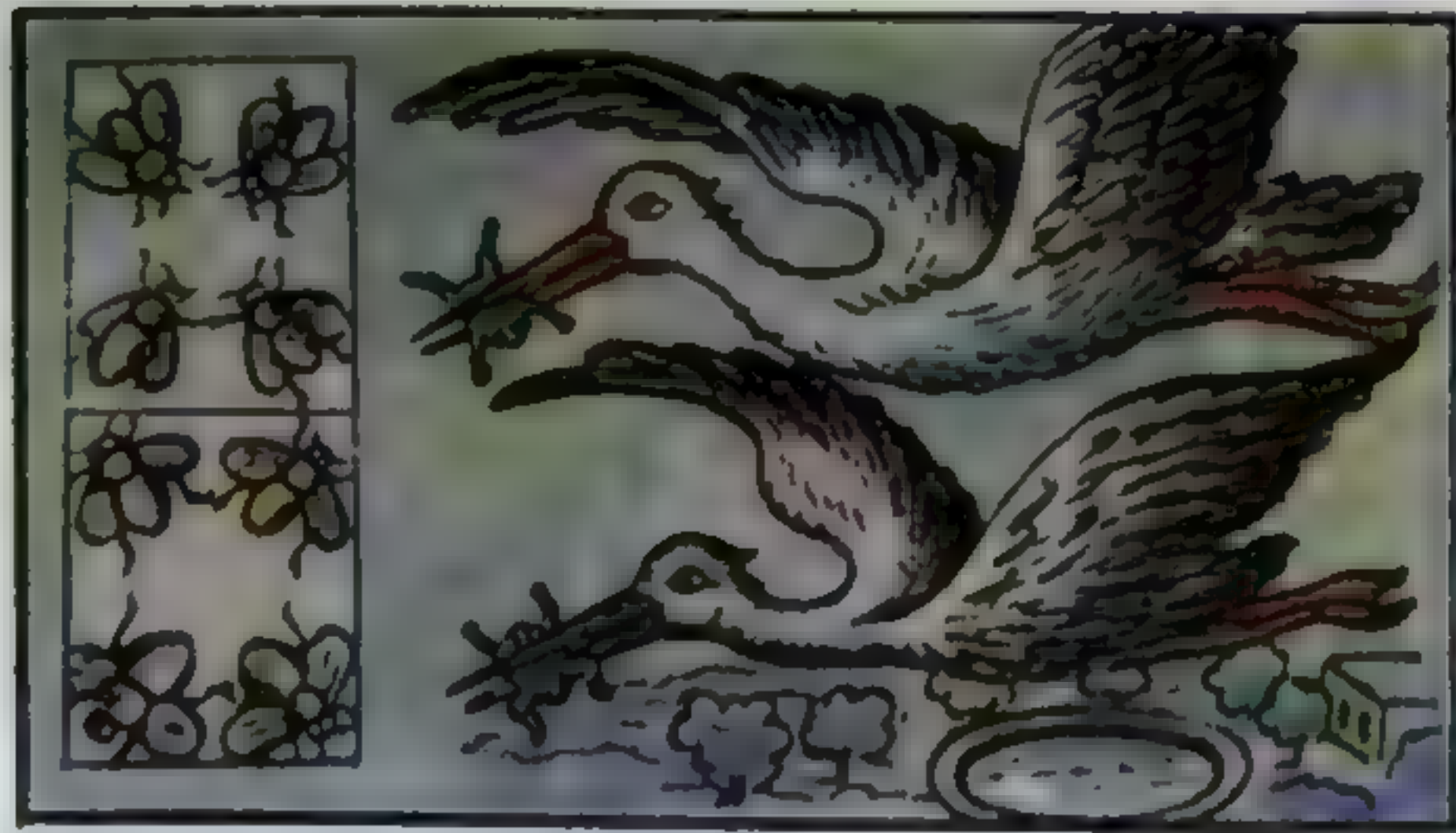


۴۶ دختر مهربان

منیره کوچولو دختر مهربانی بود. روزی با مادرش بیانی بهمانی رفته بود. بانوی میزبان پنج سیب باو داد که بخورد. منیره دستمال خود را بیرون آورد و دو تا از سیبها را برداشت و بانوی میزبان گفت: اجازه میدی این دو سیب را برای برادرم ببری. بانوی میزبان از مهربانی و ادب منیره خوشش آمد و خندید و سه دانه سیب دیگر باو داد و گفت: اینها را هم ببر!

میکشیم بازی دلشاد و خندان

منیره چرا برای برادرش سیب برداشت؟ آیا در بهمانی این کار کردن خوب است؟ چرا منیره کوچولو در بهمانی این کار را کرد؟ آیا دختر بدی بود یا نیکو داشت؟ آیا اجازه خوشن او کار خوبی بود یا بد؟ آیا اگر منیره قدری بزرگتر بود باز هم عین بد چنین کاری بکند؟ چرا. اگر عین نبود بکند چرا؟ آیا تا چنین کاری میکشید چرا؟ حل حساب و سایر تمرینات مانند همیشه.



۴۷ بچه های قورباغه و لک لک

روزی دو بچه قورباغه با هم گس شکار میکردند هر کدام در مدت کمی چهار گس شکار کردند و بخود بالیده گفتند راستی ما خیلی زرنگ و چابکیم که بر زمین نشسته هرندگان هوا را شکار میکنیم. لک لک گفتگوی آنها را شنیدند زود بهر دو را شکار کرده بهوا بلند شدند و گفتند هرگز نه و شکار قورباغه نیست.

اودر گلستان من در دبستان

پس از سوالات جابجا باید پرسید که ام صفت قورباغه را خوب و که ام صفت آنها بود
داین حکایت چند تا کله داریم که دآن هست
برای فردا صورت دس.

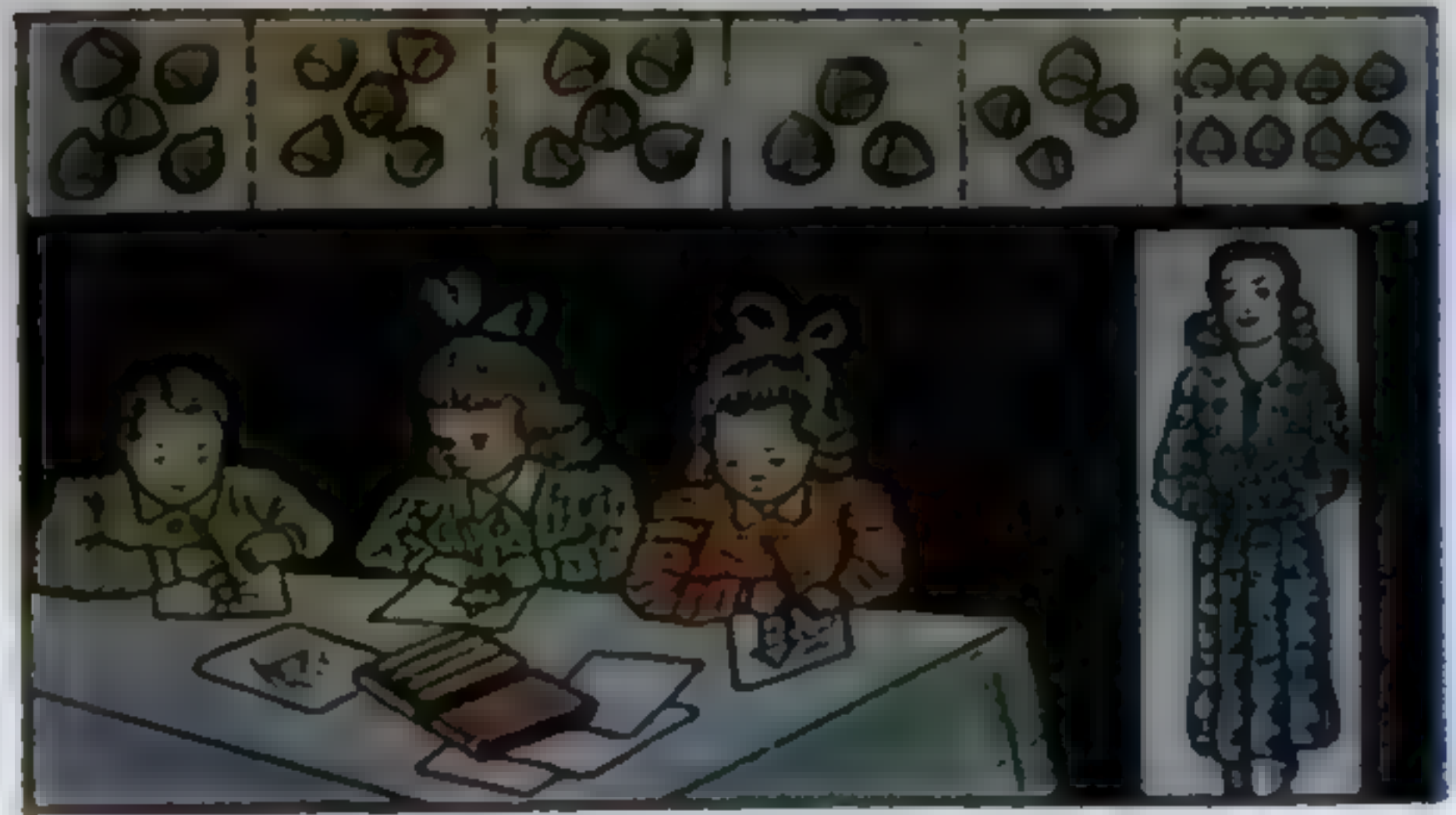


۴۸ دسته گل

ارژنگ در باغچه خود چندین قسم شخم گل کاشته بود و هر روز مراقبت میکرد. تا اینکه تمهنا سبز شدند و گل کردند. ارژنگ یکروز باغچه خود رفت و دو تا گل قرمز و سه تا گل بنفش و چهار تا گل سفید و یکدانه گل زرد چید و دسته گل کوچکی درست کرد و برای عمه اش برد و گفت عمه جان این دسته گلها را خودم کاشته و پرورش داده ام.
عمه اش از کوشش و هنر او خوشحال شده چشم او را بوسید و یک جعبه شیرینی پاد بخشید.

هر دانه خوش رنگ چابک و زرنگ

پس از سوالات کنی داخه تیر:
چند تا کله داریم که دآن احرف عربی است برای آنها جملای تازه بسازید و بنویسید.
سایر علما بفرار سابق.



بچه های ساعی

۴۹

روزی فرنگیس و خواهرش منیره و برادرش منوچهر
در خانه مشغول نقاشی و نوشتن بودند مادرشان که آنها را بی سر و
صد مشغول کار خود دید خیلی خوشش آمد و به هر یک پنج قندق
داد چون منوچهر از همه کوچکتر بود منیره یک قندق و فرنگیس دو
قندق از قسمت خود پا دادند.

بادام گرد و پسته شاپالوط

پس از سوآات کنی دانه نشیره
این بچه ها چند صفت خوب داشتند. این حکایت مل حسابی دارد
جلد سازی و سایر اعمال برتر سابق.



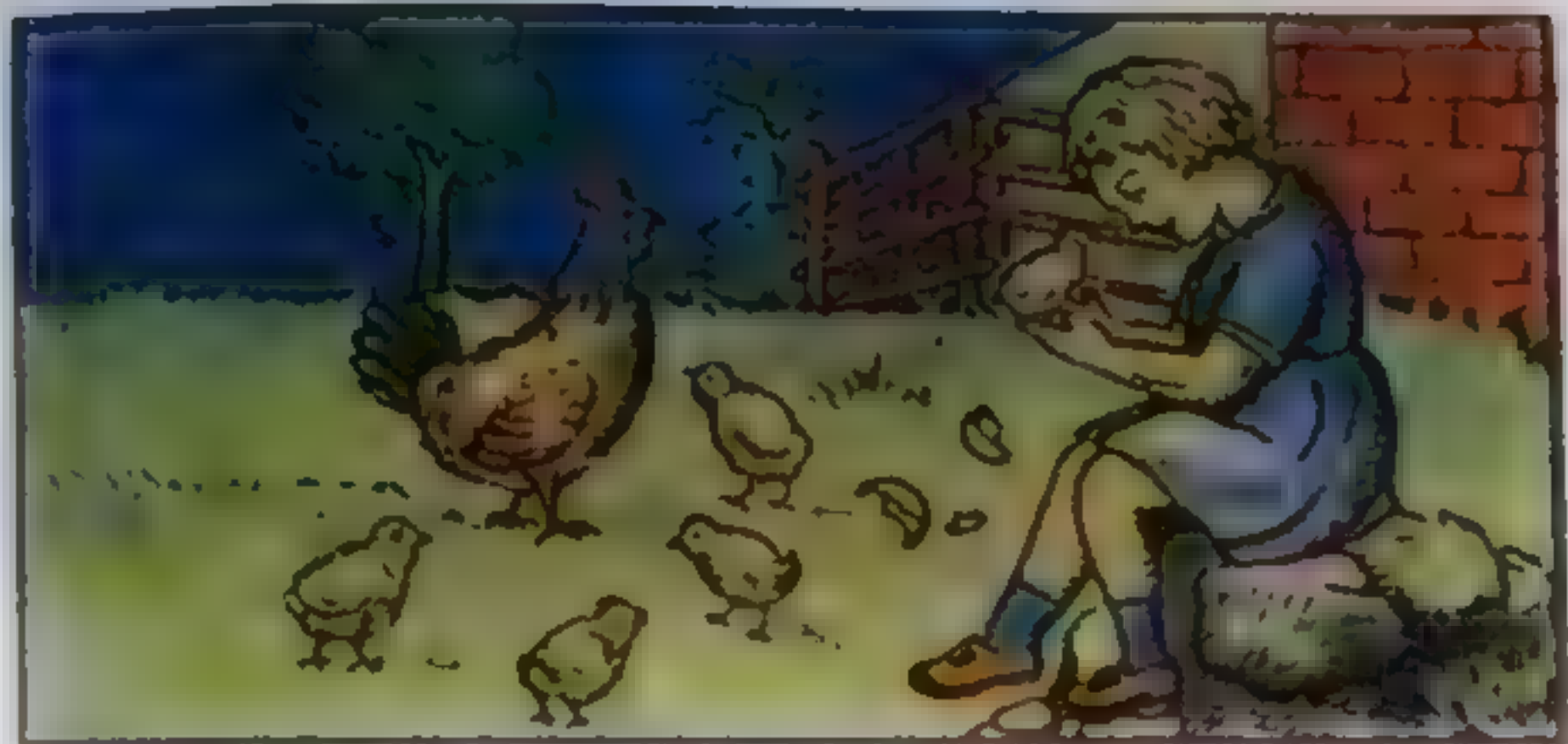
۵۰

عنکبوت و گاو

عنکبوتی در گوشه بیابانی نشسته بود موشی او را دید و گفت خاله
عنکبوت اینجا چکار میکنی؟ گفت میخواهم پدیده بروم راه را نمی شناسم
موش گفت اگر همراه من باشی ترا می برم عنکبوت گفت من با تو همراه
نمی شوم چرا که دزدی. گزومی آنجا رسید و گفت همراه من بیا:
عنکبوت گفت برو برو تو بهم بد خود مردم آزاری. در این وقت
گاو می رسید و گفت اگر نیل داری من تو را پدیده می رسانم. عنکبوت زود
سوار گاو شد و با تار خود تابی در میان دو شاخ گاو درست کرد و وزش
نگان پدیده رفت.

عنکبوت پشه نکس تلخ مورچه

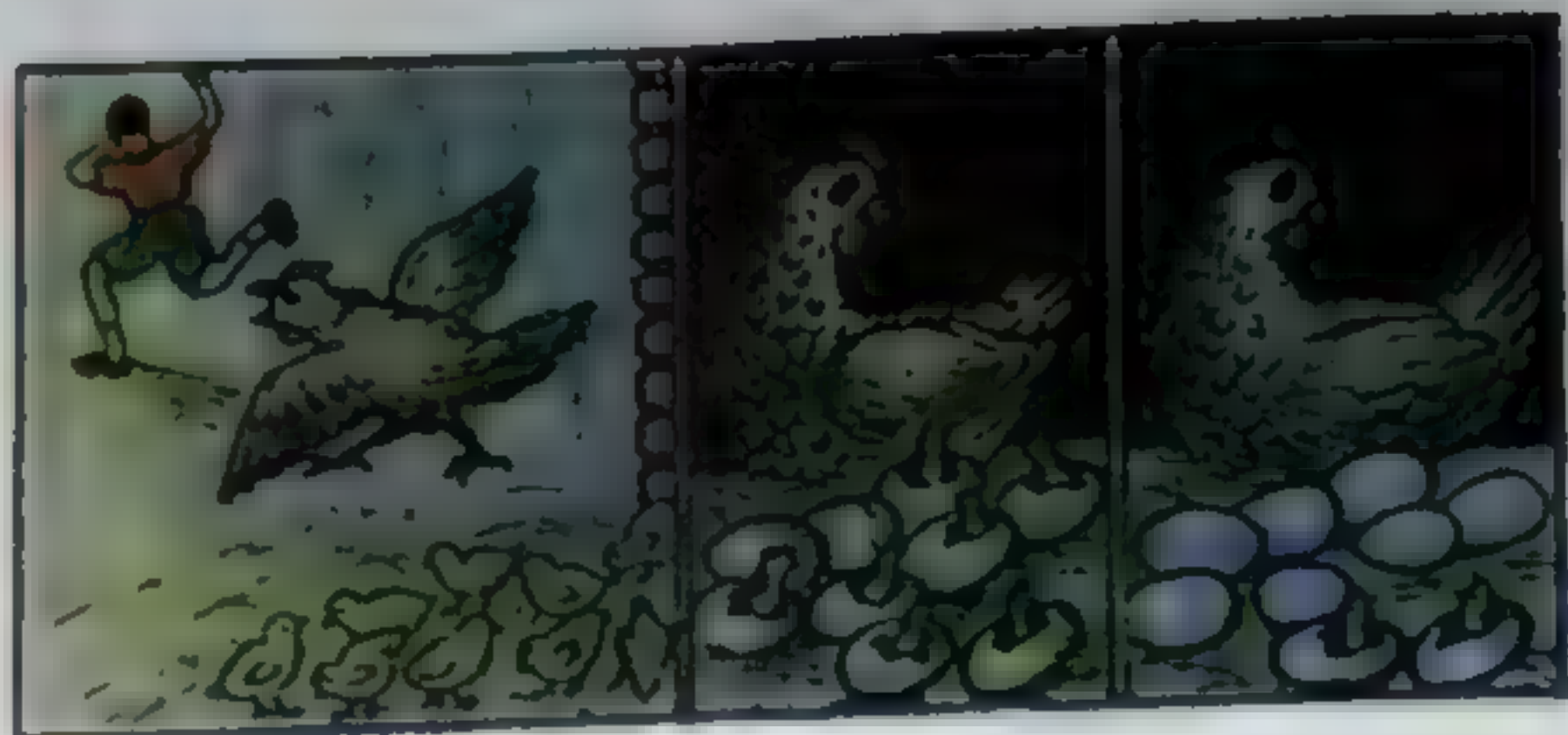
پس از سوآات کنی دانه تیره. کوهان این حکایت نایش میدهد.
سایر حکایت برتر سابق.



۵۱

من جوچه را اگر فتم
جوچه جوچه طلایی
نختم خودت شکستی
گفتا جایم تنگ بود
نه پنجره نه در داشت
دیدم چنین جای تنگ
بخود دادم یک تکان
نختم خود را شکستم
اورا بوسیده گفتم
تنگت سرخ و خنایی
چگونه بیرون جستی
دیوارش آرزنگ بود
نه کس ز من خبر داشت
نشستن آورد تنگ
مثل زستم پهلووان
زود به بیرون جستم

جوچه بزه کودک بچه کوساله گزه حسره
چو از برای خد کردن این شعر را نشین باید کرد . سایر معانی برادر سابق



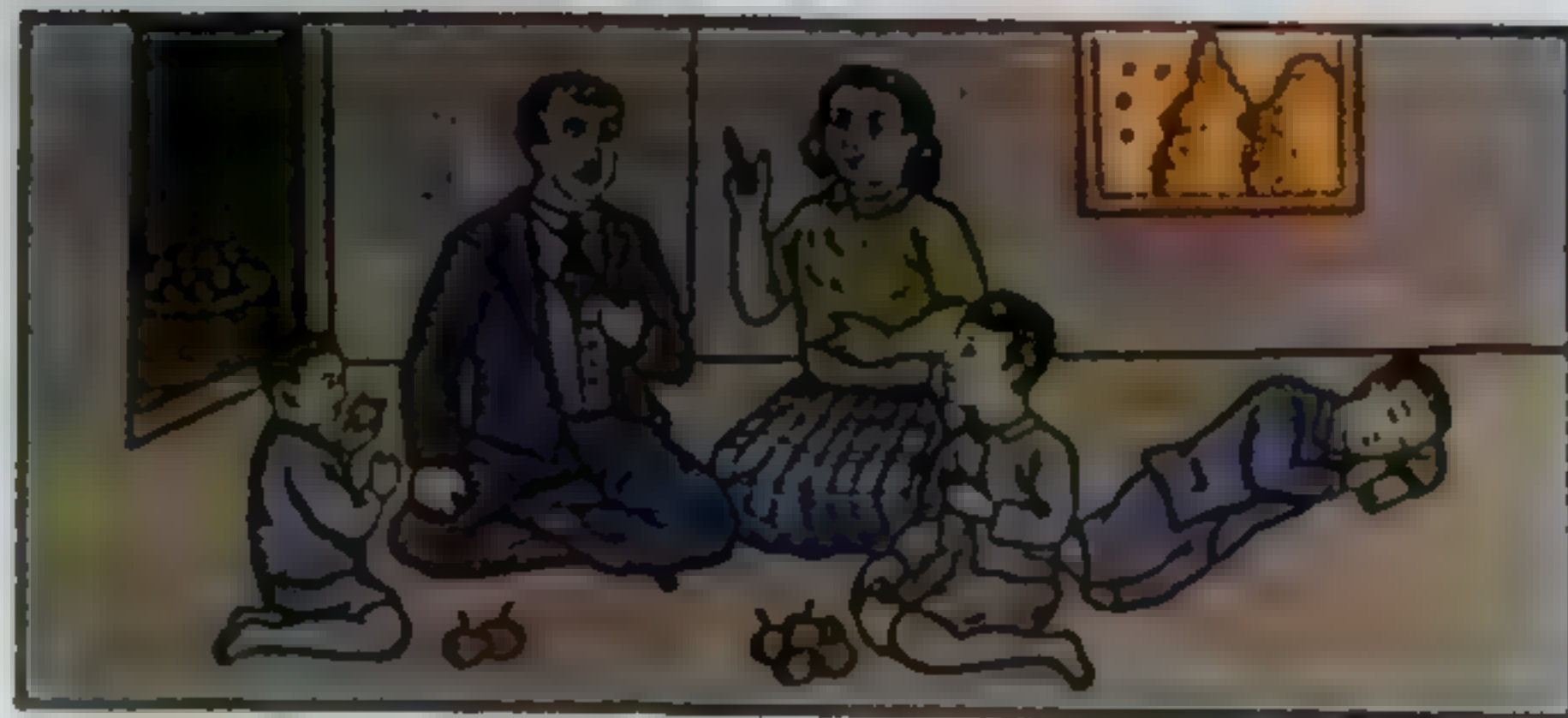
۵۲

مهر مادر

مادر زستم نه دانه نختم زیر مرغ گذاشته بود تا جوچه بشود .
زستم هر روز مرغ سرکشی میکرد که ببیند جوچه چگونه از تخم بیرون بیاید
یکروز دید دوتا از تخم مرغها شکسته و سر دوتا جوچه طلایی از آن بیرون
آمده است روز بعد دید پنج جوچه دیگر بیرون آمده و در زیر بال
مادرشان آرمیده اند . روز سوم که سرکشی مرغ رفت دید دوتا جوچه
دیگر بیرون آمده خواست یکی را بگیرد مادر جوچه ها به او حمله کرد و او
از ترس فریاد کشید .

مرغ خروس قاز قو طاوس اردک بو قلمون

پس از آیات علی و ائمه نقیبه . این حکایت محل صافی دارد .
سایر معانی برادر سابق . برای خود صورت درس .



۵۳ امتحان خجرات

شبی بهروز و سیروس و فریدون در اطاق پیش پدر و مادرشان نشسته بودند پدرشان گفت من در خیاط یک سبب گذاشته ام هر که ام میل داشته باشید میتوانید پنج تا سبب بردارید. بهروز که از همه کوچکتر بود رفت و پنج تا سبب برداشت و مشغول خوردن شد. سیروس که قدری از او بزرگتر بود گاهی بتاریکی خیاط نگاه میکرد و گاهی بسببهای تشنگ بهروز. عاقبت او هم بخود دل و خجرات داد و رفت اما سه تا سبب آورد. فریدون که از همه بزرگتر بود یکبار از پنجره بیرون نگاه کرد و دیگر از جا برخاست و با اوقات تلخ در تپان گوشه اطاق نشست و سبب نخورده و خواب رفت.

جرات جرات تنور ترسو بزدل

پس از سوختن کفی. جرات بر سر پنج تا سبب برن داشت. هر اوقات فریدون تلخ بود و سبب نخورده و خواب رفت. سایر عذرات بترار سابق. برای فردا صورت دس کل حاضر کنید.



میهن

۵۴

بزرگس در هر کشور که زانیده شد آن کشور میهن اوست. ما در ایران زانیده شده ایم میهن ما ایران است میهن ما ایران کوههای بلند و صحراهای سبز و دریاهای پر از ماهی دارد ما در آن کوه ها گردش میکنیم و در آن صحرا ها از گلهای رنگارنگ میچینیم و از آب صاف و خنک چشمه های نوشیم و زندگی میکنیم و قتی که بزرگ شدیم در دریا و دریاچه های میهن سوار قایقها شده گردش میکنیم و ماهی های خوب میکار میکنیم.

جو حوض چشمه رودخانه استخر دریا کشتی

تمام عذرات بترار سابق



باز و مرغ خان خانگی ۵۵

چند مرغ خانگی از قبیل خروس و مرغ و قاز و بوقلمون و مرغابی در حیاط و بهانی مشغول دانه چیدن بودند ناگاه عقابی روی سنگی که در حیاط و بهانی بود نشست که او را دیدند همه از ترس پنهان شدند. باز که آنها را باین حال دید بسر زدن گفت شما مرغ خان خانگی خیلی پست و فرومایه اید. چرا از کردش در صحراهای سبز و جنگلهای باغ و آوار یافت مرغان رشید مانند من چشم پوشیده بخانه این و بهانی که از نوع مانیت پناهنده شده اید خروس آواز برآورده گفت از آن چنگال تیز و متقاربی رحم خودت بپرس که بچه های ما را سالم نمیکند از تو.

شیر پلنگ آمو گرگ گوشت شغال رو باه مرغ

باید چنین بگویم که مردم از او فرار کرده و تنهایش نمیکند از تو. سایر حیوانات بفرسایند. چند کله مرغی داریم پیه اکسید برای آنها جو بسازید. حرفهای مخصوص مرغی را بعد از آن بنویسید.

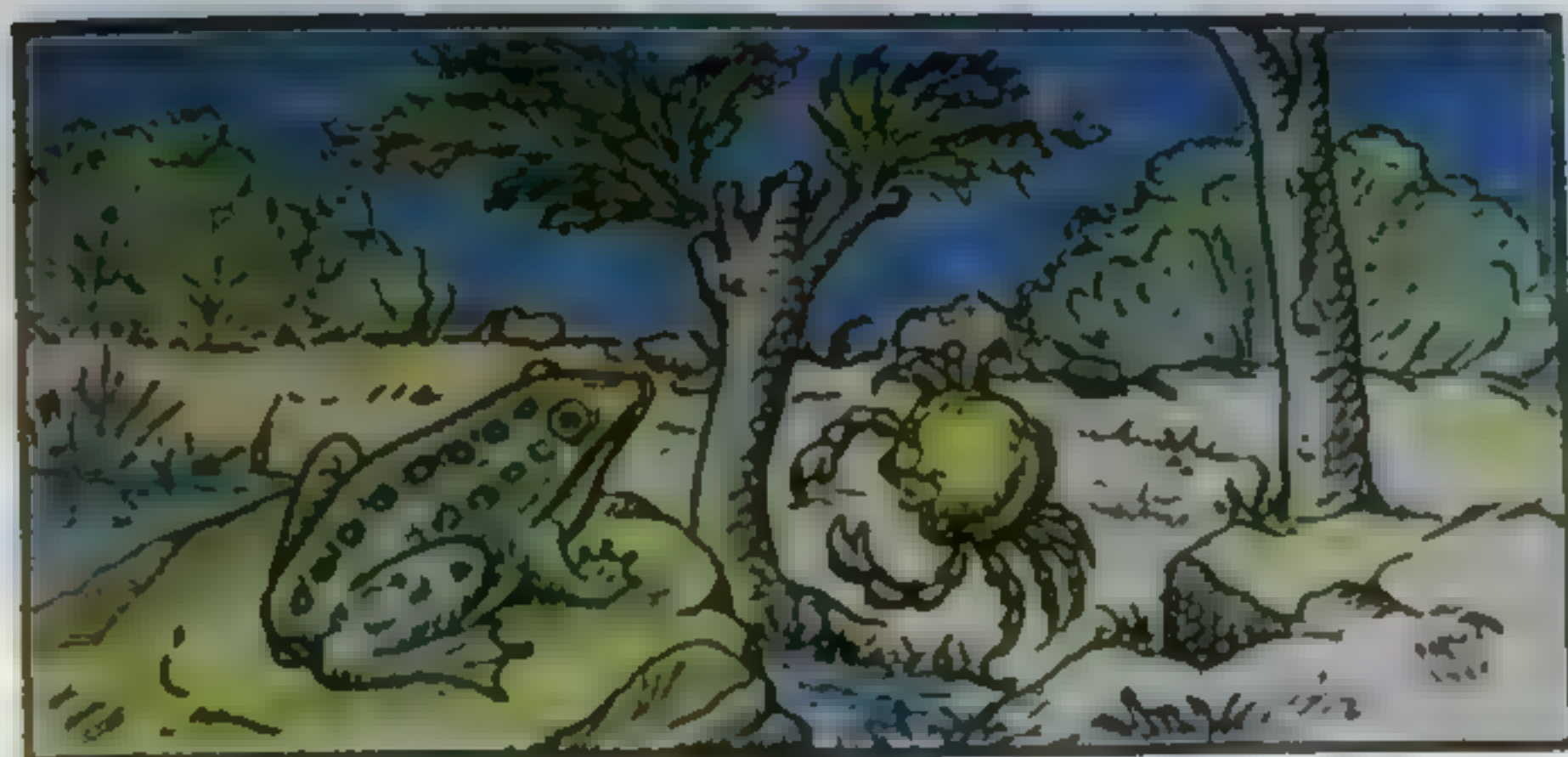


اندام زشت کار نیک ۵۶

روزی پرویز از پای دیوار باغ یک جانور عجیب گرفته پیش پدرش آورد و گفت من تا حال جانوری بدین زشتی ندیده ام. مثل مرغ بال دارد و شبیه موش است. آتاقمی پرده. پدرش گفت این جانور را شب پرده میگویند هر چند آندامش زشت است. آنا کارش نیک است و فایده بسیار دارد. این حیوان شبهای پرده و پرده را که بر دُم آزار میرساند شکار میکند. آنا روز چشمش قوی بیند و نمی تواند بپرزد و بکشد و دار و بهنگام غروب به هوا پر تابش کن که خواهد پرید.

گنجشک پرستو سار بلبل دُم جنبانک

سراوت مانند سابق. معیات مانند سابق.



خاله خرچنگ و خاله قورباغه

۵۷

روزی خاله خرچنگ کنار رودخانه ای زیرسنگی ایستاده بود.
خاله قورباغه او را دید و با جست و خیز پیش او آمد خاله خرچنگ گفت
از پهلوی من دور شو اندام تو زشت است و تو چهار دست و پا داری
آیا من هشت دست و پا دارم. خاله قورباغه گفت. آنا چه فایده
که با این همه دست و پا راست راه رفتن را یاد نگرفته ای.

خرچنگ لاک پشت قورباغه

این حکایت عمل حسابی دارد.
سایر حکایات مانند سابق.



۵۸

بوسه مادر

شب بستر رسید	تأبید خورشید
خروسان خواندند	شب بستر رسید
کلاغی آمد	کرد قار و قار
گفتی قشنگ	چتر زد چرخید
مرغی آن دم	جوجه های خود
داد از طلوع	آفتاب نوید
بیل پیش گل	رفت و شعر خواند
بادی خوش وزید	غنچه ای خندید
چشم باز شد	مادر دم دیدم
آن دم دل من	از شادی تپید
خود را رساندم	من بغل او
او مرا بوسید	در بغل کشید



۵۹

دو کار خوب

پروین اگر چه کوچک بود اما از رنگ بود یک روز صبح پنج دانه تخم مرغ پخته و میخواست با طاق بیرون ببرد که به ای جلوه پایش را گرفت پروین برای اینکه گریه را زیر پا نگیرد از روی آن پرید و دو تا از تخمها افتاد و شکست. پروین دلشک شد و گریه کرد مادرش رسید و گفت دختر جان گریه نکن اگر چه دو تخم مرغ شکستی در عوض یک کار خوب کردی که گریه را زیر پا نگذاری. پروین گفت من هم میدانم که تقصیر من است اما گریه ام برای این است که چرا نتوانستم دو کار خوب انجام بدهم.

شستن پاره کردن گستن خرد کردن

ملیات و سواآت مانند سابق



۶۰

طوطی و کبوتر

روزی طوطی در جنگلی با صفا روی شاخه درختی نشسته چند شعر و قصه که آموخته بود برای مرغان خواند و گفت ای مرغان من باید رئیس شما باشم زیرا من می توانم قصه بگویم و شعر بخوانم کبوتری پیش رفت و گفت درست است تو میتوانی حرف بزنی و پدرم که هم هستی اما معنی حرفهای خود را نمی فهمی پس شایسته رئیس بودن و بزرگی هم نیستی.

حرف کلمه سخن گفتار فرمایش گفتگو

ملیات بقرار سابق



۶۱

باغچه خوب دارم	باغچه کاری تشنگ است
گلهایم رنگارنگ است	با آب پاش شنگلم
همیشه روی گلم	آب تازه میپاشم
باندازه میپاشم	گلهایم میخورند آب
تر و تازه و شاداب	هرزه گیاهی بینم
در دم آن رامی چینم	باغچه ام پر گل شود
مسکن بسبل شود	

نترن شبو یا سمن شمدانی یاس نیلوفر



۶۲

حرف زدن کُرَبه

روزی پروین شادی گمان پیش مادرش دوید و گفت مادر.
مادر بچه کُرَبه های من حرف زدن یاد گرفته اند مادر کُرَبه های ما
بالای درخت موبود میخواست گنجشک شکار کند این بچه کُرَبه مادرش
صد کرد، گفت ما... ما... مادرش هم از بالای درخت گفت
مو... مو... مو. بچه کُرَبه فوری فهمید که مادرش روی درخت موبود
زود دوید و پیش مادر خود رفت.



کبوتر من

هر زمانکه من	میکشم صدا
کبوتر من	کبوتر من
بال میسند	می پرد هوا
کبوتر من	کبوتر من
می نشیند او روی شانام	بال خودم دانه میدهم
گاه در برم	گاه بر سرم
کبوتر من	کبوتر من
چونکه بیند او مهر ما من	هم محبت و هم وفای من
چون شود دیگر	او جدا از من
کبوتر من	کبوتر من

کتابخانه
مجموعه نهم



کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



3 0 7 0 6 7



کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



3 0 7 0 6 7